

سرمقاله

## تهدید به جنگ از طرف امریکا؛ چرا؟

اگر مشکلی تحت عنوان مشکل پروژه هسته ای جمهوری اسلامی مطرح شده، مسأله اساساً مشکل دولت امریکا با سردمداران جمهوری اسلامی، این موجودات حقیری که برای کسب "تضمین امنیتی" ارباب حاضر به هر کرنشی می باشند، نمی باشد چرا که اگر چنین بود حل آن بسیار ساده بود. واقعیت غیر قابل انکار آنست که پروژه هسته ای تنها بهانه و پوششی است که دولت امریکا تحت لوای آن مشکل خود با رقبای امپریالیست اش را در رابطه با ایران به پیش می برد. مخاطبین عربده های جنگی بوش، نه سردمداران جمهوری اسلامی بلکه قدرتهای بزرگ جهانی هستند که تاکنون حاضر نشده اند در تقسیم بازار ایران بر اساس تمایلات امریکا حرکت کنند و حاضر نیستند منافع و مصالح خود را در خاورمیانه بر اساس آنچه که امریکا تحت عنوان "خاورمیانه بزرگ" طرح کرده است تنظیم نمایند. پروژه هسته ای جمهوری اسلامی پوششی است که رقابتهای، مخالفتها و تنش های قدرتهای بزرگ در لوای آن پیش می رود. به بهانه پروژه هسته ای و تحت لوای آن قدرتهای بزرگ در رابطه با استثمار نیروی کار و غارت منابع و ثروت های ایران به هم دندان نشان می دهند و هر یک می کوشد با روشها و تاکتیک های گوناگون حریف را به عقب رانده و سهم بیشتری از "کیک" ایران و منطقه بدست آورد.

صفحه ۲

## در این شماره می خوانید:

- ۵..... چریک‌های فدایی خلق تکذیب می کنند!
- ۶..... جنبش دانشجویی نیازی به چهره سازی ندارد
- ۹..... مصاحبه با رفیق محمود خلیلی (قسمت دوم)
- ۱۴..... پاسخ به یک اتهام
- ۱۷..... تاملی کوتاه بر مطلب
- ۱۹..... افشای اقدامات مضحک "ضد تروریستی" پلیس و ارتش
- ۲۱..... تک تیراندازان آمریکایی و طعمه گذاری برای کشتار

## ۱۶ آذر. روز دانشجویی امسال را



### با شعار

"مرگ بر جنگ امپریالیستی! نابود باد"

رژیم جمهوری اسلامی. زنده باد

انقلاب! "گرامی داریم!"

تورویستهای طالبان و القاعده نمی بندد. بنا بر این، اگر تنها ظواهر امور در نظر گرفته شود باید به آن هائی که فکر می کنند "فاشیسم اسلامی" جمهوری اسلامی این رژیم را به "خطر بزرگی" تبدیل کرده است گوشزد کرد که باید به این امر توجه کنند که دولت پاکستان در بنیاد گرایی اسلامی و کمک و یاری به بنیاد گرایان اسلامی دست کمی از جمهوری اسلامی نداشته و "فاشیسم اسلامی" آن هیچ چیزی کمتر از جمهوری اسلامی ندارد. و پرسیدنی است که چرا علیرغم همه این واقعیات امریکا دستیابی جمهوری اسلامی به دانش لازم برای ساخت سلاح اتمی را بهانه هشدار در مورد جنگ جهانی سوم نموده است؟!

ثالثاً: هیچ وقت نباید فراموش نمود که پروژه هسته ای جمهوری اسلامی بدون همکاری قدرتهای بزرگ و انحصارات امپریالیستی که در این زمینه فعالیت می کنند اساساً امکان شکل گیری نداشت. می دانیم که اولین بار این امریکا بود که ایران را تشویق به حرکت جهت دستیابی به انرژی هسته ای نمود. اولین گام ها در این زمینه در زمان شاه و زمانیکه کسینجر وزیر خارجه امریکا بود، برداشته شد. در آن زمان نیروگاه هسته ای بوشهر با تأیید امریکائی ها به وسیله شرکت های آلمانی در حال ساخته شدن بود. این درست است که ساخت نیروگاه بوشهر به علت اوج گیری انقلاب مردم ایران و تغییر رژیم شاه متوقف شده بود و بعد هم در جریان جنگ ایران و عراق هر آنچه که ساخته شده بود به وسیله هواپیما های عراقی بمباران شد و آلمانی ها با بالا کشیدن چند میلیارد دلار سرمایه این مملکت از این پروژه خارج شدند. اما این همان پروژه هسته ای بود که بعدها ادامه یافت و سپس نوبت به روسیه رسید تا مسئولیت ساخت این نیروگاه را بر عهده گرفته و میلیاردها دلار از بودجه این مملکت را بالا بکشد ولی سر آخر کار را به آنجا برساند که رئیس جمهور اش حتی حاضر نشود در سفر اخیرش به تهران "قول" (۱) پایان بخشیدن و راه اندازی این پروژه نیمه تمام را بدهد. البته اشتباه نشود این خوان یغما همان زمان هم که ساخت نیروگاه بوشهر بر عهده روسیه گذاشته شده بود باز بروی امریکائیا و آلمانیها باز بود. بارها، همکاری شرکت های امریکائی و آلمانی در این پروژه به خصوص در مرکز به اصطلاح مخفی نطنز، به شکل های مختلف رو شده است. بنابراین با توجه به چنین واقعیاتی سنوآل پیشین همچنان مطرح است که به راستی چه شده است که حالا دستیابی جمهوری اسلامی به دانش ساخت سلاح اتمی رئیس جمهور امریکا را چنان خشمگین می سازد که همه را تهدید به جنگ جهانی سوم می کند؟ پروژه ای که از راه اندازی آن میلیاردها دلار به جیب امریکا و دیگر نیروهای امپریالیستی رفته است.

رابعاً: مگر جمهوری اسلامی در ۲۸ سال گذشته نشان نداده است که رژیمی تا مغز

## تهدید به جنگ از طرف امریکا؛ چرا؟



**"من هم به همه گفته ام که اگر می خواهند از جنگ جهانی سوم جلوگیری کنند به نظر می رسد که باید به جلوگیری از دستیابی آنها (رهبران ایران) به برخورداری از دانش لازم برای ساخت سلاح اتمی علاقه نشان بدهند."**

این سخنان حرفهای بوش، رئیس جمهور امریکا است که در یک جلسه مطبوعاتی در کاخ سفید در تاریخ چهارشنبه ۱۷ اکتبر ۲۰۰۷ در حضور خبرنگاران مطرح کرده است. سخنانی که با آشکاری نشان می دهند که به اصطلاح مشکل اتمی جمهوری اسلامی از آن چنان اهمیتی برای رئیس جمهور امریکا برخوردار است که در رابطه با آن از وقوع جنگ جهانی سوم صحبت به میان می آورد. امری که بلافاصله با ناخرسندی و واکنشهای عتاب آلود سایر قدرتهای امپریالیستی روبرو شد. این موضع گیری باعث این سنوآل می شود که آیا مشکل امریکا با جمهوری اسلامی در رابطه با پروژه هسته ای به همان صورتی است که خود ادعا می کند؟ برای فهم این موضوع باید دید که مخاطبین جرج بوش در این میان چه کسانی هستند.

بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی مدتهاست که در جهت دستیابی به انرژی هسته ای گام برداشته و به ادعای خود سردمداران این رژیم نیز تا حد راه اندازی ۳ هزار سانتریفیوژ پیش رفته است. جمهوری اسلامی در مقابل کشور هائی که مخالف پروژه هسته ای وی بوده و خواهان تعلیق غنی سازی اورانیوم در ایران میباشند با تکیه بر قراردادهای بین المللی برحق خود در استفاده از انرژی هسته ای تأکید می کند. از سوی دیگر می دانیم که تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی از طریق بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی مورد بازرسی قرار گرفته و حتی در گزارش اخیر این نهاد وابسته به سازمان ملل (پنج شنبه ۲۴ آبان ماه - ۱۵ نوامبر ۲۰۰۷) تأکید گردیده که جمهوری اسلامی گام هائی در جهت "شفاف سازی" برنامه های خود برداشته است. بنابراین تردیدی وجود ندارد که تا این لحظه این رژیم نه تنها به سلاح اتمی دست نیافته بلکه سالها برای رسیدن به این مرحله زمان لازم دارد. اتفاقاً این امر در گزارشات مقامات امنیتی امریکا نظیر مسئولین سیا (CIA) نیز مورد تأکید قرار گرفته است و آنها بارها اعلام کرده اند که این رژیم تا دستیابی به سلاح اتمی راه طولانی ای در پیش دارد. از سوی دیگر دولت اسرائیل که گزافه گویی های احمدی نژاد را مستمسکی جهت نشان دادن فصد جمهوری اسلامی در نابودی خود قرار داده نیز رسماً اعلام کرده که تا رسیدن جمهوری اسلامی به سلاح اتمی ۵ سال فاصله وجود دارد. همه این فاکتورها گویای آنست که اولاً خطر پروژه هسته ای جمهوری اسلامی در مرحله کنونی در حدی نیست که امروز رئیس جمهور امریکا آنرا بهانه کوبیدن بر طبل جنگ و هشدار در مورد جنگ جهانی نموده است. در ثانی مگر در همین همسایگی ایران دولت نظامی پاکستان قرار ندارد که نه تنها به تجهیزات ساخت سلاح اتمی دست یافته بلکه آنرا علناً آزمایش هم کرده است. اتفاقاً این دولتی است که به بن لادن و ملا عمر و طالبان یعنی به اصطلاح دشمنان خوبی امریکا که با ارتش امریکا در حال جنگ هستند در مرزهای خود پناه داده و اساساً یکی از اعتراضات همیشگی حامد کرزای رئیس جمهور دست نشانده افغانستان و یار علنی امریکا در این سالها این بوده که پاکستان جهت مبارزه با "تروریسم" همکاری لازم را نمی کند و مرزهای خود را به روی

سند "استراتژی امنیت ملی امریکا" تأکید می کند که امریکا اجازه نخواهد داد هیچ حریفی جای شوروی را بگیرد. از ۱۱ سپتامبر به این طرف جهان شاهد تلاش شدیدتر امریکا به منظور پیشبرد استراتژی فوق الذکر بوده است. همانطور که می دانیم امروز امریکا در رابطه با خاورمیانه می کوشد نظم جدیدی را تحت عنوان "خاورمیانه بزرگ" به گونه ای که منافع و امکاناتش اجازه می دهد، شکل دهد. در این استراتژی حضور نظامی و تکیه بر نیروی نظامی برای تسهیل دست اندازی به منابع و بازارهای منطقه و تنشهای آینده نقش اساسی دارد. در اجرای چنین استراتژی ای بود که افغانستان آماج شدیدترین بمبارانها قرار گرفت و دارو دسته طالبان که دست ساخت خود امریکا بود، از قدرت ساقط شد و جای آنرا حضور گسترده نیروهای نظامی اشغالگر به رهبری امریکا گرفت. سپس علیرغم مخالفت های برخی از قدرتهای بزرگ عراق وحشیانه اشغال شد و سیستم نظامی و سیاسی آن بالکل نابود گردید تا امریکا بتواند دوباره آن را همانطورکه برای "الگوی جدید" جهانیش ضروری می شمارد شکل دهد.

استخوان وایسته به امپریالیسم است که جهت پیشبرد سیاستهای اربابان امپریالیست اش از هیچ کاری به نفع آنها و از هیچ جنایتی در حق مردم ستمدیده ما دریغ نمی ورزد. مگر در ۲۸ سال گذشته شاهد نبوده ایم که این رژیم در جهت حفظ نظام سرمایه داری وایسته ایران که در درجه اول سود امپریالیستها در آن تامین می شود از هیچ تلاشی فرو گذاری نکرده است و هر آنچه از دستش بر می آمده جهت حفظ و گسترش این نظام بکار برده است. آیا همین رژیم نبود که انقلاب ضد امپریالیستی مردم ما در سال ۵۷ را به خاطر حفظ نظام حاکم، وحشیانه به خون کشید؟ آیا این رژیم، ایران را در جهت منافع امپریالیستها به صحنه جنگی ناعادلانه و خونین با عراق تبدیل نکرد و ده ها هزار تن از جوانان ایرانی را قربانی جنگ طلبی انحصارات نظامی نمود. آیا جمهوری اسلامی با کوبیدن بر طبل این جنگ به امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی امکان نداد تا خاورمیانه را به دژی نظامی و مرکز فروش سلاح های مرکب از خود تبدیل کنند؟ آیا فراموش کرده ایم که آلن کلارک، وزیر دفاع بریتانیا در دوران حکومت مارگرت تاچر رسماً اعتراف کرد که چون جنگ ایران و عراق به سود انگلستان و غرب بود پس "**ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم**"؟! چه کسی بر طبل تداوم این جنگ می کوبید؟ مگر این جمهوری اسلامی نبود که شعار "جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم" را می داد و هر روز تنور این جنگ امپریالیستی را گرم تر می کرد؟ اگر جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب به قراردادهای "ناصرالدین شاهی" دوران بازسازی "سردار سازندگی" نپردازیم آیا همکاری های بی شائبه جمهوری اسلامی با امریکا در حمله به افغانستان و جنگ عراق امر پوشیده ای است؟ مگر خود امریکائی ها بارها نگفته اند که جمهوری اسلامی در جریان حمله به این دو کشور هر کاری می توانست به نفع امریکا انجام داد؟ (۲)

با توجه به این واقعیات اتفاقاً باید تأکید کنیم که آن کسانی که امروز از خطر "فاشیسم اسلامی" جمهوری اسلامی سخن می گویند بهتر از هر کسی می دانند که این رژیم علیرغم همه رجز خوانی هایش در باره برنامه های هسته ای خود بارها نه تنها مسئله تعلیق غنی سازی بلکه توقف کامل برنامه اتمی اش را نیز به اطلاع اربابان خود رسانده است و در مقابل تنها از آنها خواسته است که **امنیت** رژیم جمهوری اسلامی را **تضمین** کنند. پس این سؤال در رابطه با چنین رژیمی که خود می داند دلیل بر سر قدرت بودنش تضمین اربابانش می باشد و به قول معروف زنده می رقصد مطرح است که چه شده که چنین نوکر حلقه به گوشه ای از طرف وزیر خارجه امریکا "بزرگترین چالش برای امنیت ملی امریکا" نام گرفته است؟

از آنجا که هر وقت بحث وایستگی انکار ناپذیر رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم پیش می آید فوراً مغز های "منجمد" به یاد "تنوری توطئه" می افتند و یا تر "استقلال سیاسی" این رژیم مزدور را جلو می کشانند باید تأکید کنیم که رژیم می که در ۲۸ سال گذشته وظیفه حفاظت و حراست از اقتصادی کاملاً وایسته را بر عهده داشته است به هیچ وجه نمی تواند از استقلال ادعائی چنین کسانی برخوردار باشد. در شرایطی که هر روز خبر تازه ای در رابطه با نوکری جمهوری اسلامی نسبت به امریکا و امپریالیستها پخش می شود متأسفانه مغزهای "منجمد" حتی قدرت توجه کردن - اندیشیدن پیشکش شان - به این فاکتورها را هم از دست داده اند. برای نمونه بیاید به اظهار نظر دو تن از کارشناسان امریکائی در رابطه به گفتگو های پشت پرده جمهوری اسلامی با امریکا توجه کنیم. به گزارش نشریه "ESQUIRE" که در روزنامه انقلاب اسلامی شماره ۶۸۴ درج گردیده: دو کارشناس امریکائی به نامهای هیلاری مان و لورف که در زمان ریاست جمهوری بوش در شورای امنیت ملی امریکا به عنوان "کارشناس سیاست خاورمیانه" کار می کردند اخیراً اعلام کرده اند که قبل از حمله امریکا به عراق، جمهوری اسلامی از طریق سفیر سوئیس (که حافظ منافع امریکا در ایران است) نامه ای برای دولت امریکا فرستاده و از آن طریق اطلاع داده که حاضر است با امریکا بر سر تمامی مسائل فی ما بین وارد گفتگو شود. بر اساس اظهارات کارشناسان مزبور در این نامه جمهوری اسلامی امتیاز های بس مهمی چون "قطع حمایت از تروریسم، پایان بخشیدن به حمایت از حماس و جهاد اسلامی، متوقف کردن برنامه اتمی و حتی بازشناسی اسرائیل" را مطرح کرده بود. اما "کاخ سفید" نه تنها به این نامه پاسخ نمی دهد بلکه از دولت سوئیس به خاطر دخالت سفیر سوئیس در این امر شکایت می کند!! آیا روشن تر از این می شود هم نوکرمنشی جمهوری اسلامی را دید و هم بی پایه بودن تبلیغات امریکا در این زمینه را فهمید. امریکائی که منافع خود را با منافع زیر دستانش گره نمی زند و مصلحت های استراتژیک خود را دنبال می کند و در این راه هیچ واهمه ای هم ندارد که مهره هائی چون طالبان (۳) و صدام را زیر پا له کند.

همه این واقعیات بر این امر گواهی می دهند که اگر مشکلی تحت عنوان مشکل پروژه هسته ای جمهوری اسلامی مطرح شده، مسأله اساساً مشکل دولت امریکا با سردمداران جمهوری اسلامی، این موجودات حقیری که برای کسب "تضمین امنیتی" ارباب حاضر به هر کرنشی می باشند، نمی باشد چرا که اگر چنین بود حل آن بسیار ساده بود. اما واقعیت غیر قابل انکار آنست که پروژه هسته ای تنها بهانه و پوششی است که دولت امریکا تحت لوای آن مشکل خود با رقبای امپریالیست اش را در رابطه با

ایران به پیش می برد و اگر خوب توجه کنیم می بینیم که مخاطبین بوش در سخنان فوق الذکر نه سردمداران جمهوری اسلامی بلکه قدرتهای بزرگ جهانی هستند که تاکنون حاضر نشده اند در تقسیم بازار ایران بر اساس تمایلات امریکا حرکت کنند و حاضر نیستند منافع و مصالح خود را در خاورمیانه بر اساس آنچه که امریکا تحت عنوان "خاورمیانه بزرگ" طرح کرده است تنظیم نمایند. به همین دلیل هم پروژه هسته ای جمهوری اسلامی پوششی است که رقابتها، مخالفتها و تنش های قدرتهای بزرگ در لوای آن پیش می رود. به بهانه پروژه هسته ای و تحت لوای آن قدرتهای بزرگ در رابطه با استثمار نیروی کار و غارت منابع و ثروت های ایران به هم دندان نشان می دهند و هر یک می کوشد با روشها و تاکتیک های گوناگون حریف را به عقب رانده و سهم بیشتری از "کیک" ایران و منطقه بدست آورد.

اگر شرایط جهانی را به لحاظ نظامی که قدرت های امپریالیستی در آن برقرار نموده اند مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که پس از جنگ جهانی دوم جنگی که امپریالیسم آلمان و متحدینش برای تقسیم مجدد بازارهای جهان براه انداخته بودند تا نقش فائده انگلستان و فرانسه را خاتمه بخشند، با شکست آلمان و متحدینش خاتمه یافت. بدنبال این شکست، شرایطی در جهان شکل گرفت که در آن امریکا به مثابه فاتح جنگ توانست سلطه اقتصادی و سیاسی خود را بر کشورهای فرسوده شده از جنگ اعمال نماید. البته پس از جنگ جهانی دوم قدرت شوروی هم ابعاد بیسابقه ای یافت و توانست آنچه که بعدها به اصطلاح "اردوگاه سوسیالیسم" نامیده می شد را شکل دهد. این اوضاع کمابیش

در طول دوران "جنگ سرد" و سالهای دهه ۹۰ ادامه یافت. تا آن زمان در قطب کشور های غربی حرف آخر را آمریکا می زد و بازارها روی خط توافق امپریالیستها با سرکردگی آمریکا در بازار جهانی تقسیم می شد. اما با فروپاشی شوروی صحنه سیاسی جهان تغییر کرد و حالت دو قطبی خود را از دست داد. پس از آن، دوران گذاری جهت رسیدن به نظامی جدید در صحنه سیاسی جهان شکل گرفت. در این پروسه هر قدرت امپریالیستی کوشید تا جایی که می تواند در اردوگاهی که فرو ریخته بود نفوذ خود را گسترش داده و با شکل دادن به اتحادهای جدید، خود را برای ورود به نظم جدید و تقسیمات بعدی آماده سازد. در این معادله، آمریکا در رأس قطب برنده فرار داشت و امپریالیستها اروپائی نیز با تکیه بر قدرت نظامی او توانسته بودند با حریف قدرتمند خود مقابله کنند. اما آمریکا دیگر نمی خواست اجازه دهد که حریفان قدرتمند اش به جایی صعود کنند که نقش سرکردگی او را زیر سؤال ببرند. در چنین وضعیتی آمریکا کوشید که پیروزیهای خود را به وسیله ای جهت جلوگیری از قدرت گیری حریفان جدید

در تحولات کنونی، مسئله این است که آیا دارو دسته جمهوری اسلامی امروز در نظم جهانی مورد نظر آمریکا می تواند بکار آید یا نه. چون حیات جمهوری اسلامی نه به رجز خوانی های احمدی نژاد در رابطه با "فرسودگی ارتش دشمن" و یا قدرت "موشکهای دور برد" رژیم بلکه به مصالح استراتژی آمریکا وابسته است. در کشاکشی که برای تقسیم مجدد بازارهای جهان و از جمله خاورمیانه در بین آمریکا با سایر دول امپریالیستی در جریان است اگر منافع آمریکا با حضور جمهوری اسلامی بر آورده شود نیازی به نوکران بی تجربه جدید نخواهد بود. چرا باید نوکری را که چک تضمین شده نوکری اش را دو دستی تقدیم ارباب کرده تغییر داد. اما اگر همچون افغانستان و عراق قرار بر حضور مستقیم نظامی (حال به هر شکلی که صورت بگیرد) برای برنامه های آینده الزام آور باشد آنگاه دیگر سقوط جمهوری اسلامی حتمی خواهد شد همانطور که طالبان و صدام علیرغم همه خوش رقصی های شان تاریخ مصرف خود را از دست دادند. بنابراین پروژه اتمی جمهوری اسلامی بیشتر به درد آماده سازی افکار عمومی برای تسهیل پیشبرد مقاصد آمریکا می خورد و گرنه با وجود مرز طولانی ایران با افغانستان و عراق که در هر دو کشور ارتش آمریکا در حال جنگ است دستاویز جنگ را هر لحظه می توان مهیا نمود.

تبدیل سازد. به خصوص که می دید بحرانهای درونی اش هر روز اوج تازه ای می گیرد و سرعت رشد تکنولوژیکی و اقتصادی حریفان رقابت های آینده را سخت تر می سازد. چنین وضعیتی به حد کافی انگیزه برای آمریکا فراهم نمود تا برای تقسیم بازارها و مناطق نفوذ خیز برداشته و در سند "استراتژی امنیت ملی آمریکا" تأکید کند که اجازه نخواهد داد هیچ حریفی جای شوروی را بگیرد. سندی که رسماً مواضع سیاسی و جهت گیریهای آمریکا در ارتباط با رقبای جهانی اش در یک قرن آینده را ترسیم کرده و رسماً راهنمای عمل دولت بوش قرار گرفته است. اگر بخواهیم بدون توضیح یکایک فاکتورهای موجود در این زمینه، خلاصه وار روی نتایج حاصل از آن پروسه تأکید کنیم خواهیم دید که از ۱۱ سپتامبر به این طرف جهان شاهد تلاش شدیدتر آمریکا به منظور پیشبرد استراتژی فوق الذکر بوده است. همانطور که می دانیم امروز آمریکا در رابطه با خاورمیانه می کوشد نظم جدیدی را تحت عنوان "خاورمیانه بزرگ" به گونه ای که منافع و امکاناتش اجازه می دهد، شکل دهد. در این استراتژی حضور نظامی و تکیه بر نیروی نظامی برای تسهیل دست اندازی به منابع و بازارهای منطقه و تنشهای آینده نقش اساسی دارد. در اجرای چنین استراتژی ای بود که افغانستان آماج شدیدترین بمبارانها قرار گرفت و دارو دسته طالبان که دست ساخت خود آمریکا بود، از قدرت ساقط شد و جای آنرا حضور گسترده نیروهای نظامی اشغالگر به رهبری آمریکا گرفت. سپس علیرغم مخالفت های برخی از قدرتهای بزرگ عراق وحشیانه اشغال شد و سیستم نظامی و سیاسی آن بالکل نابود گردید تا آمریکا بتواند دوباره آن را همانطور که برای "الگوی جدید" جهانییش ضروری می شمارد شکل دهد. بنابراین بحث آمریکا با رقبای امپریالیست خود روشن است او دیگر حاضر نیست بر مبنای توافقات امپریالیستی قبلی حرکت نماید بلکه خواهان شکل دادن به منطقه براساس مصالح کنونی و استراتژیک خود است و به خصوص در مساله تقسیم منابع و ثروتهای طبیعی و حاصل استثمار و غارت توده ها خواهان سهم شیر می باشد. از آنجا که در سیاست همه چیز را نیرو تعیین میکند تردیدی نیست که آمریکا خواهد کوشید در جهت نیل به اهداف خود تا جایی که تیغ اش برسد به جلو برود.

دقیقاً در چنین چهارچوبی است که تهدید به جنگ جهانی سوم (۴) در رابطه با پرونده هسته ای جمهوری اسلامی که در سخنان رئیس جمهور آمریکا دیده می شود را باید مورد توجه قرار داد. خطاب جرج بوش در این سخنان رقبای امپریالیست خود می باشد و نه رژیم وابسته جمهوری اسلامی. آمریکا با تهدید رقبای امپریالیستش به خصوص با تکیه بر قدرت نظامی خود به آنان هشدار می دهد که در صورت تن ندادن به نظم جهانی مورد قبول آمریکا از بر پائی جنگ جهانی سوم نیز ابائی ندارد. بنابراین تا جایی که لافافه پروژه هسته ای در ارتباط با رژیم جمهوری اسلامی مطرح است آمریکا بهتر از هر کسی می داند که جمهوری اسلامی علیرغم همه عریده های ضد امپریالیستی اش، علیرغم آتش زدن پرچم آمریکا و یا اشغال سفارت این کشور همواره در ۲۸ سال

گذشته یار و یاور او بوده است و امروز نیز حاضر است همچنان در این جهت گام بردارد. در تحولات کنونی، مسئله این است که آیا دارو دسته جمهوری اسلامی امروز در نظم جهانی مورد نظر آمریکا می تواند بکار آید یا نه. چون حیات جمهوری اسلامی نه به رجز خوانی های احمدی نژاد در رابطه با "فرسودگی ارتش دشمن" و یا قدرت "موشکهای دور برد" رژیم بلکه به مصالح استراتژی آمریکا وابسته است. در کشاکشی که برای تقسیم مجدد بازارهای جهان و از جمله خاورمیانه در بین آمریکا با سایر دول امپریالیستی در جریان است اگر منافع آمریکا با حضور جمهوری اسلامی بر آورده شود نیازی به نوکران بی تجربه جدید نخواهد بود. چرا باید نوکری را که چک تضمین شده نوکری اش را دو دستی تقدیم ارباب کرده تغییر داد. اما اگر همچون افغانستان و عراق قرار بر حضور مستقیم نظامی (حال به هر شکلی که صورت بگیرد) برای برنامه های آینده الزام آور باشد آنگاه دیگر سقوط جمهوری اسلامی حتمی خواهد شد همانطور که طالبان و صدام علیرغم همه خوش رقصی های شان تاریخ مصرف خود را از دست دادند. بنابراین پروژه اتمی جمهوری اسلامی بیشتر به درد آماده سازی افکار عمومی برای تسهیل پیشبرد مقاصد آمریکا می خورد و گرنه با وجود مرز طولانی ایران با افغانستان و عراق که در هر دو کشور ارتش آمریکا در حال جنگ است دستاویز جنگ را هر لحظه می توان مهیا نمود.

با توجه به آنچه که گفته شد روشن است که جمهوری اسلامی رژیمی تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم و فاقد هر گونه وجهه ملی ست. از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا نیز دقیقاً در جهت پیشبرد اهداف استراتژیک خود در خاورمیانه و گسترش سلطه ضد مردمی اش است که دارد با کارت جمهوری اسلامی و پروژه هسته ای این رژیم بازی می کند و بر طبل جنگ می کوبد. بنابراین در این چارچوب اگر جنگی صورت پذیرد این جنگ با توجه به ماهیت و منافع بر پا کنندگان آن فاقد کوچکترین مشروعیتی بوده و تماماً به ضرر توده های ستمکش ماست.

در چنین موقعیتی وظیفه نیروهای انقلابی این است که ماهیت امپریالیستی این جنگ و اهداف ارتجاعی آن را برای مردم توضیح داده و اجازه ندهند که توده های ستمدیده فریفته تبلیغات و قربانی مطامع ضد خلقی هیچ یک از طرفین این جنگ شوند؛ برعکس باید کوشید تا اعتراض بر حق بر علیه چنین جنگی را سازمان داد و آتش انقلاب بر علیه سلطه امپریالیستی (در هر شکل و شمایل) که خود را نمایش دهد) را شعله ور ساخت.

#### زیرنویس ها:

(۱) وقتیکه در جریان سفر بوتین به تهران خبرنگاران از او خواستند که بگوید بالاخره



## شرکت چریکهای فدائی خلق

## در انتخابات مجلس هشتم را

## تکذیب می کنیم!



## (توطئه جدید وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بر علیه چریکهای فدائی خلق ایران)

اخیرا سایت "عصر ایران" از سایتهای خبری وابسته به رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی با انتشار یک خبر موهوم و جعلی، مبنی بر اینکه "گروهک چریکهای فدائی در انتخابات مجلس هشتم شرکت می کنند" نمونه دیگری از سم پاشی ها، شایعه پراکنی ها و لجن پراکنی های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بر علیه چریکهای فدائی خلق ایران را به نمایش گذاشت.

خواننده با دیدن این تیتیر تعجب برانگیز وقتی که به مطالعه متن خبر می پردازد فوراً متوجه می شود که بحث نه بر سر شرکت چریکهای فدائی خلق در انتخابات دور هشتم مجلس شورای اسلامی بلکه بر سر نامه نگاری فرخ نگهدار از مسئولین سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با بعضی از دست اندرکاران حکومتی می باشد - که البته توضیح چگونگی آن نامه نگاریها به عهده خود او است. به دنبال درج این خبر دروغین در سایت فوق الذکر، رسانه های دیگری نیز با اشاعه خبر فوق بر طبل این شایعه پراکنی بر علیه چریکهای فدائی خلق کوبیدند و حتی روزنامه ایران چاپ داخل کشور به تاریخ یکشنبه ۲۲ مهر ماه ۱۳۸۶ خبر را این چنین منتشر نمود:

**"درخواست گروهک چریک های فدایی برای شرکت در انتخابات مجلس"**

خبردیگر این که انتخابات هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی و ویژگی ها و اهمیت آن مخالفان خارج نشین نظام را نیز به تکاپو وادار کرده، به طوری که برخی از آنان به طور رسمی اعلام می کنند که باید اقدام هایی را برای تأثیر گذاشتن در روند برگزاری انتخابات داشته باشند. یکی از اعضای گروهک موسوم به چریک های فدایی خلق که در فرانسه به سر می برد در نامه ای به مسئولان عالی قضایی از آنان خواسته تا اجازه دهند به کشور بازگردند تا بتواند در انتخابات شرکت کند. وی در يك سخنرانی در خارج از کشور اعلام کرده که برای تأثیرگذاری در روند برگزاری انتخابات مجلس هشتم باید اقدام هایی را انجام دهیم، نخست این که سعی کنیم اعضای خود را به گونه ای وارد کشور کنیم. این عضو گروهک چریک های فدایی خلق دومین راه را حمایت از احزاب، تشکل ها و افراد مخالف احمدی نژاد عنوان کرده است."

از آنجا که در روز های اخیر فعالین سازمان ما با سوالاتی در این زمینه مواجه شده اند، توضیحات زیر را در پاسخ به سوالات طرح شده ضروری می بینیم:

۱- با توجه به این امرکه نه بر دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی و نه بر هیچ کس دیگری پوشیده نیست که فرخ نگهدار و سازمانی که وی به آن وابسته است خود را "چریک فدائی" نمی نامند و سالهاست که تحت نام سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) فعالیت می کنند، واضح است که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی می کوشد تا با تکیه بر تشابهات موجود در نام سازمانهای سیاسی، مرزهای شناخته شده بین جریانات سیاسی موجود در اپوزیسیون را مخدوش سازد. اما این اقدام خود به وجود شرایط و وضعیت خاصی در جامعه تحت سلطه ایران دلالت می کند در واقع، تکیه بر نام و گذشته ننگین فدائیان اکثریت و استفاده از آن در جهت سم پاشی و لجن پراکنی بر علیه چریکهای فدائی خلق از شرایط مبارزاتی جدیدی در ایران خبر می دهد که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را به عکس العمل های اینچنینی مجبور ساخته است.

۲- کسانی که تاریخ تحولات سیاسی در دوره جمهوری اسلامی را دیده و یا دنبال کرده اند می دانند که دارو دسته فرخ نگهدار پس از قیام بهمن در پیش گرفتن سیاست دفاع از جمهوری اسلامی، عملاً خود را خارج از صف مردم و جنبش انقلابی آنها قرار داد و با توجه به تقابل اندیشه ها، مواضع و سیاستهایشان با آرمانها، مواضع و عملکرد انقلابی سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق ایران آنها بالاخره مجبور شدند از آن نام دست کشیده و تحت نام سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) فعالیت کنند. دارودسته فوق، در چارچوب این فعالیتها که همکاری با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و شرکت در سرکوب مبارزات مردم وجه مشخصه آن بود خیلی زود و به حق از سوک مردم طرد گشته و به عنوان تشکیلاتی ضد مردمی شناخته شدند. این واقعیت یعنی رسوائی مواضع ضد انقلابی آنها در تاریخ آن سالها تا آنجا در سطح جامعه گسترش یافت که نام "اکثریت" اساساً در فرهنگ سیاسی جنبش انقلابی مردم ما با **خیانت** مترادف گشت. حال دستگاه دروغ پراکنی جمهوری اسلامی که خود می داند اعلام شرکت اکثریت در انتخابات با توجه به گذشته و مواضع ضد مردمی این جریان کمکی به فریب مردم جهت شرکت در انتخابات کذائی و گرم کردن تیوراین شعبده بازی نمی کند از خبر فوق بر ضد چریکهای فدائی خلق و شایعه پراکنی بر علیه آنها استفاده می کند.

۳- در شرایط بعد از قیام بهمن ادامه دهندگان واقعی آرمانها و سنتهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مقابل کسانی از جمله فرخ نگهدار که بدون کمترین اعتقاد به نظرات، آرمانها و اهداف چریکهای فدائی خلق، خود را در رأس سازمانی به همان نام قرار داده بودند، ایستاده و با آگاهی از مواضع سازشکارانه و خائنانه آنها بر علیه انقلاب مردم ستمدیده ایران از همان ماههای پس از قیام بهمن سال ۱۳۵۷ صف خود را از این جریان جدا نموده و فعالیت های انقلابی خود را تحت نام "چریکهای فدائی خلق ایران" دنبال نمودند. تشکیلات چریکهای فدائی خلق از همان آغاز ماهیت ضد انقلابی جمهوری اسلامی و سیاستهای سرکوبگرانه اش بر علیه مردم ایران را افشاء و نسبت به عاقبت سیاستهای سازشکارانه رهبران آن زمان سازمان فدائی هشدار داده بود. حال علیرغم گذشت بیش از ۲۵ سال از موجودیت سازمان منحن اکثریت دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی که وظیفه قتل و شکنجه و سرکوب آزادیخواهان را بر عهده دارند، باز هم هر کجا که فرار است بر علیه چریکهای فدائی خلق لجن پراکنی کنند می کوشند با مخدوش نمودن مرزهای غیر قابل عبور این سازمان با چریکهای فدائی، مواضع ضد انقلابی اکثریت را به حساب چریکهای فدائی خلق ایران گذاشته و به خیال خود به این ترتیب وجهه و نام چریک فدائی را آلوده و مردم را نسبت به آنها بدبین نمایند.

۴- چریکهای فدائی خلق ایران با تکیه بر این واقعیت که در چارچوب سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران و قدر قدرتی "ولی فقیه" انتخابات معنا نداشته و "حق رای" مردم همواره پایمال سرکوبگری قداره بندان حاکم می شود، در ۲۸ سال گذشته از شرکت در خیمه شب بازی های حکومت خودداری کرده اند. ما همواره تأکید نموده ایم که "رای" مردم در این رژیم فاقد ارزش می باشد و این صرفاً حضور آنها در صحنه است که مورد نظر بر پا کنندگان این مضحکه های انتخاباتی می باشد. واقعیت این است که آنچه در ایران نمایش داده می شود نه انتخابات، بلکه انتصاباتی از پیش مشخص شده است که حضور مردم در آن هیچ تأثیری در نتیجه آن ندارد. در چنین شرایطی که رای و نظر مردم به وقیحانه ترین شکلی پایمال و سرکوب می شود خبر از شرکت چریکهای فدائی در انتخابات تنها نشانگر حد بی شرمی و رسوائی سازندگان چنین دروغی است.

۵- واقعیت این است که هر چه مواضع چریکهای فدائی در سطح گسترده تری در اعماق جامعه پژواک داده می شود، ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی و پادو های رنگارنگش نیز بیشتر بر علیه چریکهای فدائی خلق و نظرات آنها به بهانه های مختلف و اشکال گوناگون سم پاشی می کنند. خبر جعلی فوق نیز یکی از موارد آن می باشد.

با توجه به آنچه که گفته شد ضمن تکذیب دروغ بیشترانه سایت حکومتی "عصرایران"، از همه سایتها و نشریاتی که در این فاصله به تکرار و اشاعه این خبر دروغ پرداختند می خواهیم برای نشان دادن عدم همسوئی خود با منبع شایعه رسوای فوق، این تکذیب نامه را نیز در سایت و نشریه خود درج نمایند.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
۲ آبان ۱۳۸۶ - ۱۳۴ اکتبر ۲۰۰۷

موجودیت این نظام پیش رفته است. این شیوه کار از طرف نشریه "بذر" بهترین نمود در تناقض و دوگانگی درحرف و درعمل است که این بار برای عقب نماندن از غافله "چهره" سازان و به خاطر هم‌رنگ جماعت شدن به این شکل خود را نشان داد.

ناصر زرافشان به عنوان وکیل مدافع قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای مدتها زندان کشیده و در دفاع از حقوق بشر فعالیت نموده است. اما ضمن ذکر این امر باید توجه داشت که او در همان زندان از خط رفرمیستی "رفراندم" دفاع میکرد! بنابراین نمی‌توان در حالی که شعار "انقلاب تنها راه حل هست" را می‌دهیم این توهم که او چهره خط‌دهنده جنبش دانشجویی است را بوجود بیاوریم. بحث در اینجا این است که چرا و با چه انگیزه‌ای افراد را در جایگاهی قرار می‌دهید که اساساً مغایرت کامل با هستی اجتماعی آنان دارد؟ آیا میشود پنداشت که علت این گونه برخوردها در عدم آگاهی شما از سابقه زرافشان است؟ دوستان آیا فراموش کرده‌اید که زرافشان برای جلب نظر و شراکت دادن فرخ نگهدار خان در پروژه رفرمیستی طرح "رفراندم" که مدت‌زمانی برخی از افراد را به خود مشغول کرده بود در نامه‌ای که از زندان به او نوشت گفت:

"دوست و هم‌رزم دیرینه‌ام، فرخ نگهدار - از راه دور و از پس این دیوارها درود گرم مرا بپذیر. نامه سرگشاده‌ات را به وقت خواندم خوشحالم که طرح رفراندم باب گفتگو پیرامون مسائل جاری جامعه و کوشش برای یافتن راه حل آنها را از نو گشوده و بویژه به بحث میان نیروهای داخل و خارج کشور دامن زده است و شخصا از تو سپاسگزارم که بقول خودت "جوهر موضوعات مهم مطرح شده در این نظرگونی‌ها" را بیرون کشیده‌ای تا آنها را با من و دیگر یاران در میان گذاری. خواهش قلبی اما به زیان نیابده مرا برآوردی."

(تاکید ازمن است.) (۲)

چگونه میشود این مشارکت نامقدس را توجیه کرد؟ چگونه میشود ادعای دفاع از حقوق مردم ستمدیده را داشت و به عنصر خود فروخته‌ای چون نگهدار درود گرم فرستاد و او را هم‌رزم خود خواند؟ به خانواده‌های زندانیان سیاسی که عزیزانشان را به خاطر خیانت و همکاری خائنین اکثریتی (همچون نگهدار) با دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی از دست دادند چه باید گفت؟ به مبارزینی که توسط کادرهای اکثریت، شناخته شده و به رژیم تحویل داده میشدند و سالها شکنجه‌های قرون وسطایی را متحمل شدند چه خواهید گفت؟

برای آشنایی بیشتر با شیوه تفکر زرافشان و درک او از شرایط سرکوب در دیکتاتوری حاکم میشود به مصاحبه ابراهیم نبوی، این همکار رژیم و اصلاح طلب فعلی که به برکت بودجه سخاوتمندانه وزارت امور خارجه هلند جهت راه اندازی رادیو "زمانه" در این رادیو به "طنزپردازی" مشغول است با وی که اخیراً در خارج از کشور انجام داده‌نگاهی ببیندیم. در جواب نبوی که می‌پرسد چه پیشنهادی برای بچه‌های ایران دارید، زرافشان میگوید:

"من همواره به بچه‌های داخل کشور گفته‌ام که به‌طور کلی این وسوسه رفتن به بیرون را، اگر دلایل دیگری ندارند، از سر به در کنند. حتی در موقعیت‌هایی که به‌رحال ماندن در آنجا با مخاطرات و با هزینه‌هایی رویه‌روست. به نظر من اگر بتوان یکجوری آن را حل و فصل کرد و اگر سه چهار روز زندان رفتن را تحمل کنی و بیایی بیرون، به قیمت اینکه بمانی در داخل ایران، بهتر است. این حرفی‌ست

## جنبش دانشجویی

### نیازی به "چهره سازی" ندارد!

سارا نیکو

در شرایط عدم وجود تشکلات توده‌ای در ایران، در حالی که جنبش‌های اجتماعی گوناگون علیرغم وجود اختناق و دیکتاتوری عریان هر روز رشد تازه‌ای می‌یابند، و در زمان فقدان یک تشکیلات و رهبری کمونیستی و انقلابی قدرتمند در جامعه، ما امروز شاهد رشد گرایش‌های رفرمیستی در اشکال گوناگون در جامعه خود می‌باشیم که یکی از جلوه‌های آن پدیده خطرناک "چهره سازی" می‌باشد. در چنین شرایطی در حالیکه فعالین رادیکال و انقلابی زیر شدیدترین پیگردها و سرکوب‌ها قرار دارند، شاهدیم که کسانی که یا در چهارچوب اختلافات داخلی رژیم دستگیر شده بودند و یا بنا بر ماهیت بغایت رفرمیستی شان همواره تلاشی جز به سازش کشاندن و کند کردن و یا منحرف کردن مسیر انقلابی این جنبش‌ها نداشته‌اند برای مدتی به "چهره" های اپوزیسیون تبدیل می‌شوند و در این فاصله اذهان را متوجه خود می‌سازند. این امر خطرناک در شرایط سرکوب و عدم امکان افشاگریهای وسیع نیروهای انقلابی در داخل کشوری تواند تا حدی قابل فهم باشد، اما متأسفانه در خارج از کشور نیز ما شاهد میدان دادن به چنین "چهره" های از پیش شناخته شده هستیم.

از جمله نمونه‌ای که در رابطه با امر فوق می‌توان ذکر کرد، نمونه‌ای در گردهمایی "کلن" می‌باشد که جهت گرمی‌داشتن خاطره قتل عام زندانیان سیاسی در آگوست امسال بر پا شده بود. در بخش سخنرانی جوانان، فعالین نشریه دانشجویی "بذر" نشریه‌ای که در خارج از کشور منتشر میشود، دامنه این توهمات را تا به آن جا رساندند که با پخش فیلمی از "ناصر زرافشان"، از او به عنوان یکی از چهره‌های مطرح در جنبش دانشجویی نام بردند. جالب است که آنها در حالیکه نام ناصر زرافشان را بر پرچم خود می‌نوشتند در همان حال از شعار "انقلاب تنها راه حل هست" هم سخن می‌گفتند! آن‌ها در حالیکه در سخنرانی خود تاکید داشتند که "...یکی از دلایلی که جنبش دانشجویی در این دوره دچار ضربات سنگین شد توهمی بود که در میان اکثریت فعالین دانشجویی نسبت به رژیم وجود داشت" (۱)، خود به اشاعه توهم پراکنی در مورد رفرمیستها می‌پردازند! آیا جلوه دادن ناصر زرافشان به عنوان یکی از چهره‌های مورد قبول جنبش دانشجویی، خود نشان‌دهنده نفوذ چهره سازی‌های داخل کشور در میان چنین افرادی نیست؟ و آیا صحبت‌های فوق‌الذکر آنان خود نمونه کامل برخورد دو گانه درحرف و درعمل نیست؟ چگونه میشود از یک طرف در یک سخنرانی شعار "انقلاب تنها راه حل هست" را مطرح کرد و در مدح "انقلاب" و از ضررهای رفرمیسم سخن گفت و از طرف دیگر در اول سخنرانی، ناصر زرافشان را به عنوان چهره مطرح شده برای انقلاب تبلیغ کرد؟ خط فکری زرافشان هرگز تغییرات بنیادین جهت از بین بردن نظام ظالمانه سرمایه داری و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و در یک کلام انقلاب نمی‌باشد. زرافشان هرگز نه تنها چنین امری را ترویج نکرده بلکه فعالیت‌هایش همواره در چهارچوب

که به بچه‌های داخل همیشه تاکید کرده‌ام و همیشه نظرم نیز این بوده ... (تاکید ازمن است). (۳)

باشیم و بر خلاف آنچه زرافشان میگوید الان زمانی نیست که ما طبق گفته او چشماتمان را بر روی جنایات این رژیم ببندیم. ببیند او مردم ما را به چه چیزی دعوت می‌کند:

"من فکر می‌کنم مهمترین موضوع در حال حاضر این جنگ روانی است که وجود دارد و اینکه هیچ چیز در لحظه‌ی حاضر حساس‌تر از حفظ استقلال و تلاش در این جهت نیست. مردم در داخل چیزی به اسم ایران برایشان مطرح است، موضوعی که به دوستان خارج از کشور نیز در این مدت تاکید کردم، و این را تفکیک می‌کنند از نظام سیاسی حاکم بر ایران. این نظام سی سال عمر دارد، اما ایران هزاره‌ها از عمرش می‌گذرد. مسئله‌ی مهم حفظ آن است و این دو موضوع را مردم عادی می‌توانند از هم تفکیک کنند و سرنوشت‌شان را از هم تفکیک کنند. گمان می‌کنم بیش از همه آن استقلال، آن هویت، آن تمامیت، در خطر قرار گرفته است و ایجاب می‌کند که همه چشم‌شان را ببندند و صمیمانه در جهت مبارزه و مقابله با آن خطر حرکت کنند." همتاجا (۴)

اتفاقا اگر مردم ما در چنین شرایطی چشمشان را ببندند باید مطمئن بود که وقتیکه آنها دو باره چشم باز می‌کنند یک جمهوری اسلامی قوی تر و یا رژیمی هم سان آن را بالای سرشان خواهند دید.

حال با توجه به این امر که خلاصه پرونده سیاسی زرافشان چیزی جزء حمایت از پروژه ورشکسته فراندم، دادن دست دوستی با نگهدار، حمایت از کمپین رفرمیستی یک میلیون امضا (۷)، دوستی با امثال گنجی و نبوی نبوده که جز سازش و غلطیدن به رفرم و رفرمیسم معنا نمی‌دهد، باید از منتشر کنندگان نشریه بذر پرسید که به چه دلیلی او را به عنوان چهره جنبش دانشجویی مطرح می‌کنند؟ واقعیت این است که نه جنبش دانشجویی و نه هیچ جنبش دمکراتیک دیگری هرگز نمی‌تواند با اتکا به چنین افرادی که چنین دید سطحی از مبارزه دارند و از آن فراتر منافع طبقاتی شان در تضاد با انقلاب قهر آمیز خلق های در بند ما می‌باشد، مبارزات خود را به پیش ببرد.

اوج گیری و جهت یابی رادیکال - انقلابی جنبش کنونی دانشجویی، که با وجود سرکوب عریان حاکم بر جامعه، با پرداختن هزینه های بسیار سنگین در این سالها و از جمله در چند ماه گذشته، در مقابل استبداد حاکم همچنان شجاعانه مقاومت و مقابله میکند، سبب بوجود آمدن هراس از رشد جو مبارزاتی این جنبش در بین نیروهای سازشکار و مرتجع شده است تا آنجا که آنها از وحشت ظهور دوباره "شبح لنین" در دانشگاهها قلم فرسانی می‌کنند. طرح این نوع از مسائل از سوی دشمنان مردم و چاپلوسان رژیم امر جدید و دور از انتظاری نیست و اگر جز این میبود سوال بر انگیز می‌شد. در همین راستا اخیرا توده ای های منفور از رشد گرایش به قهر در محیط های دانشگاهی فریادشان به آسمان بلند شده است. آنهاهی که همواره یک وظیفه بیشتر نداشته اند و آن هم ایستادن در مقابل هر آنچه بوی تعرض به سرمایه داری و قهر و انقلاب میدهد، اما این شیوه از نگرش به مبارزات رشد یابنده در بطن جامعه، فقط مختص به حزب توده و اکثریتی های رسمی نمی‌شود، از این رو برای فعالین جنبش دانشجویی شناخت از عملکرد کسانی که در عمل همواره در مقاطع بسیار حساس تاریخی و در گره گاه های مبارزاتی همان تفکر و عملکرد توده ای - اکثریتی را پیشه گرفته اند و هرگز نتوانسته اند به علت هایی که ریشه در تفکراتشان دارد مواضع اصولی و درستی را اتخاذ کنند امر بسیار مهمی می‌باشد که عدم شناخت از آن میتواند باز هم تاثیری منفی بر روند مبارزات فعلی باقی بگذارد زیرا تنها با شناخت و درک درست

در اینجا بدون این که لازم باشد به نظر او در مورد رفتن جوانان به خارج از کشور برخورد شود، با تاکید روی قسمت دیگر سخنان او باید پرسید که آیا زرافشان آنچنان دچار فراموشی شده که یادش رفته که پاسخ وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به دانشجویان معترض "ولایت فقیه" نه سه چهار روز زندان بلکه وحشیانه ترین سرکوب هاست؟ آیا وی نمی‌داند که درست در همین زمانی که او این چنین غیر مسنولانه هزینه دادن های سنگین دانشجویان و جوانان مبارز را در سه چهار روز زندان رفتن آنان خلاصه میکند صدها تن از فرزندان مردم در سیاه چالهای این رژیم تحت بدترین شرایط اسیرند و از پایه ای ترین حقوق یک زندانی سیاسی محروم میباشند؟ آیا این را باید به حساب کم بها دادن ایشان به درجه پلیدی و رذالت جمهوری اسلامی بگذاریم و یا آن که این هم شیوه جدیدی برای تطهیر چهره واقعی و درنده خوی این رژیم حامی منافع بورژوازی کمپرادور حاکم بر ایران است؟

زرافشان برای توجیه دوستی و همکاری اش با جنایتکارانی چون اکبر گنجی میگوید که: "آنقدر دشمن ما داریم که نیازی به دشمنی کردن با همدیگر نداریم." همتاجا (۴) اما مگر امثال گنجی ها و حجاریان ها و فرخ نگهدارها بخشی از دشمنان مردم ما نیستند که هنوز هم به شیوه خود با مردم و با مبارزات رادیکال آنها دشمنی می‌کنند؟ رفرمیستها می‌کوشند دستان به خون آغشته آنان را تمیز کنند ولی واقعیت این است که آنها یک لحظه نیز از دشمنی با مردم دست نکشیده اند. برآستی از نظر زرافشان دشمن مردم ما کیست؟ آنچه مسلم است ایشان نگهدار، نبوی و گنجی را دشمن نمی‌داند و میگوید:

".....من در عین حال که نبوی را دوست دارم، اگر در زمینه‌هایی با او مخالف بودم و استدلال کردم، و با او صحبت کردم، با عقایدش درافتادم، این به هیچ وجه به این معنا نیست که با شخص نبوی درافتاده‌ام. من گنجی را دوست دارم، خودش هم می‌داند و... " همتاجا (۵)

اما بر خلاف باور و نگاه امثال آقای زرافشان، نبوی ها؛ گنجی ها، حجاریان ها، بهنود ها، سازگاراها... همه وهمه دشمنان قسم خورده کارگران و زحمتکشان جامعه ما هستند و روزی باید در مقابل اعمالی که در خدمت به حفظ این نظام انجام داده و می‌دهند در دادگاه های مردمی پاسخگو باشند. نه زرافشان و نه هیچ شخصیت دیگری نیز قادر به تطهیر این جانیان نخواهد بود. اگر هدف مبارزات مردم ما رسیدن به آزادی و تحقق دمکراسی و سوسیالیسم می‌باشد و این مطالبات جز با سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم به رهبری طبقه کارگر امکان پذیر نمی‌باشد، کسانی که در مقابل آن می‌ایستند را نمی‌توان دوست توده ها جلوه داد. برعکس مردم ما باید دشمنان رنگارنگ خود را شناخته و اجازه ندهند که رفرمیستها با خاک پاشیدن به چشمان آنان دشمنانشان را جای دوست جا بزنند.

امروز در شرایطی که به دلیل رقابتها و زیاده خواهی های امپریالیستها و سیاستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی سایه وقوع جنگ بر روی مردم ما سنگینی میکند وظیفه نیروهای انقلابی است که با محکوم کردن جنگ و هر گونه دخالت خارجی مردم را برای سرنگونی این نظام حافظ منافع امپریالیست ها سازمان دهند. باید با چشمانی باز رفتار و حرکات همه دشمنان مردم را تحت نظر داشته

از ماهیت نیرو های واقعی درون صف مبارزات تودهاست که میتوان توازن قوای نیروهای انقلابی را به نفع جنبش کارگران و زحمتکشان هدایت نمود. باید بر این اصل درست پافشاری کرد که از ریشه بر کندن رژیم جمهوری اسلامی و دگرگون کردن روابط استثمارگرانه سرمایه داری در ایران ، تنها از طریق مبارزات خود توده های ستمدیده جامعه و به دست خود آنها امکان پذیر است. یعنی به دست کارگران ، دهقانان ، دانشجویان ، زنان ، معلمان ، پرستاران ، نویسندگان ، روشنفکران و... و تنها در بستر مبارزات آنهاست که رهبران واقعی مردم ، رهبران انقلابی آنها بوجود می آیند. در طول مسیر این مبارزه هست که صادقترین انقلابیون در بطن خود مبارزه صیقل خورده ، به بالا کشیده می شوند و همان ها هستند که در جریان سازمان دادن به صفوف خود و آگاه کردن کارگران حقانیت به جلو بردن انقلاب را نیز بر دوش می کشند ، نه اینانی که تنها باید آنها را "سیاسیون" ، "سیاسی حرفه ای" و "سیاستمدار زبان باز" نامید.

در رابطه با برخورد نشریه بدر نسبت به زرافشان و موارد مشابه دیگر، شاید عدم ایمان به قدرت واقعی زحمتکشان است که موجب میشود بعضی از افراد و سازمان ها هر از چند وقتی به دامن هر کس و نا کسی به عنوان "ناجی" دست دراز کنند و مدتی زیر علم و کتل او سینه به ززند و به این ترتیب باز هم چند صباحی بر عمر این رژیم جنایتکار بیفزایند. در حالیکه باید کوشید تا مردم به پا خیزند!

و شاملو چه زیبا گفت:

### توضیحات:

(۱) پاسخ دکتر زرافشان به فرخ نگهدار

<http://jomhuri.com/a/03art/002835.php>

بر کدام جنازه زار میزند این ساز؟

بر جنازه ای کدام مردهای پنهان میگیرید

(۲) جنبش دانشجویی: سرکوبها و ضرورت پیوند تجارب دو نسل

[www.bazr1384.com/prog/main.php?fn=../nshrmaghalat/jonbesh.htm&idno=182](http://www.bazr1384.com/prog/main.php?fn=../nshrmaghalat/jonbesh.htm&idno=182)

این سازِ بی‌زمان؟

در کدام غار

(۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶) گفتگوی ابراهیم نبوی با ناصر زرافشان

[http://www.radiozamaneh.info/nabavi/2007/10/post\\_30.html](http://www.radiozamaneh.info/nabavi/2007/10/post_30.html)

بر کدام تاریخ می‌موید این سیم و پنجه‌ی نا

بگذار برخیزد مردم بی‌لبخند

(۷) یک پاسخ به چند سوال...

بگذار برخیزد!

## پاسخ یکی از هواداران....

ادامه از صفحه ۱۶

اعتبار از همه بیشتر به نفع چریکهای فدایی خلق می باشد، نشریه پیام فدایی خواست خروج آنان از آن منجلا ب را مطرح ساخته است.

اگر نویسنده مطلب "حذف هویت سیاسی..." به راستی ادعای ایستادن بر موضع دفاع از ارزشها و پرنسیب های کمونیستی و پاسداری از هویت سیاسی جانفشنان را دارد، آنگاه بهتر است تا نخست به جای اسیر شدن در جو ساخته شده برای اتهام پراکنی به نشریه پیام فدایی و دفاع از اعمال ناشایست سازمان فداییان (اقلیت)، سوالات مطرح شده در فوق در رابطه با "شهرزاد نیوز" را در مقابل رهبران این جریان قرار داده و از آنها پاسخی صریح و قاطع را خواستار شود؛ پاسخ صریحی که منطبق بر آرمانها و جوابگوی خون انقلابیونی چون اشرف بهکیش ها و منصور اسکندری ها باشد که در نبرد با دشمنان کارگران و زحمتکشان و همه توده های تحت ستم ایران جان باختند. چرا که با دفاع از طرح امپریالیستی شهرزاد نیوز نمی توان آرمان های آن جانباختگان را پاسداری نمود. این تنها راه نجات حقیقت از سلاخی شدن است.

## تهدید به جنگ ..... ادامه از صفحه ۴

کی نیروگاه بوشهر راه اندازی می شود، وی گفت: "من فقط وقتی بجه بودم به مادرم قول می دادم!"

(۲) سوزان ملونی که تا چندی پیش پژوهشگر امر ایران در وزارت خارجه امریکا بوده است در مصاحبه با بی بی سی می گوید: "فرستی که در آن ما شاهد همکاریهای خوب ایران و امریکا بودیم، گفتگو های دو کشور بین سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ بر سر افغانستان بود. رایان کراکر درگیر این مذاکرات بود. این نشست ها نتایج خوبی در زمینه ایجاد یک حکومت با ثبات در افغانستان پس از طالبان به بار آورد."

(۳) بی نظیر بوتو که در زمان شکل گیری طالبان نخست وزیر پاکستان بود در رابطه با چگونگی شکل گیری طالبان می گوید: "فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسی ها، مدیریت آن را امریکانی ها کردند. خرج آن را سعودی ها پرداختند و من اسباب اجرای آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم" (نشریه لوموند ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱)

(۴) سخنان بوش درست روز بعد از سفر پوتین رئیس جمهور روسیه به ایران ایراد شد.

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!**



**توضیح "پیام فدائی": آنچه در زیر مشاهده می کنید بخش دوم مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می باشد. بخش نخست این مصاحبه در شماره قبلی نشریه، به نظر خوانندگان رسیده است.**

## مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

### از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

زندانیان مبارز چه هیجوقت زیر بار سرود خوانی تحمیلی رژیم نرفتند. سرود "خمینی ای امام" بعد از عید سال ۶۱ اجباری شد که عید پرخطر ای بود؛ شب عید سال ۶۱ و هنگام تحویل سال نو از بد شانسی نوبت دستشویی اتاق ما بود. از دستشویی که برگشتیم و وارد اتاق شدیم سال تحویل شد. در یک لحظه ابتدا صدای ضربات مشت که به دیوارها می خورد از همه طرف بلند شد و بلافاصله سرود «بهاران خجسته باد» از هر طرف بلند شد به جرئت می توانم بگویم همه سالهای آموزشگاه یک صدا این سرود را با هم می خواندند، و تمامی دیوارها به لرزه در آمده بود...

**پیام فدائی:** در سال ۶۰ خود رژیم اعتراف کرد که زندانیان را اعدام می کند که حتی نام واقعی خود را به آنها نگفتند. این خود جلوه بارزی از مقاومت زندانیان سیاسی بود. آیا موارد مشخصی را در این رابطه می شناختید؟

**پاسخ:** دقیقا! این واقعه تاثیر خود را بر دیگر زندانیان هم داشت. در آن مقطع زمانی من در بند سه (از بندهای قدیم زندان اوین) اتاق ۲ بالا بودم و هرگز فراموش نخواهم کرد روزهایی را که پاسداری درب اتاق را باز می کرد و اسامی را می خواند. مثلاً یک بار از نفری که از اتاق ما را برای اعدام می بردند سه نفر آنها را تنها با اسم کوچک صدا زدند و این حالت را حداقل ۲ بار من و دیگران شاهد بودیم و شورانگیزترین لحظه، لحظه وداع با آنها بود که هرکدام با خواندن شعر و سرودی ما را ترک می نمودند. در این میان سرود «رود» یکی از ارکان این مراسم ها بود و عزیزی را که من نمی دانم به چه اتهام (به احتمال فراوان مجاهد بود) و نامش «یاسر» بود، سرود زیبای «دایه دایه» را به عنوان آخرین یادگارش برای ما خواند، و «ازدر» شعر زیبای: «گرازاین کویر وحشت به سلامتی گذشتی به شکوفه ها به باران به تمام خلق ایران برسان سلام ما را» را به زیبایی دکلمه نمود. البته قسمت «به تمام خلق ایران» را خودش به شعر دکتر شفیعی کدکنی اضافه کرده بود. البته این را تنها من ناظر و شاهد نبودم ۱۰۷ نفر در آن اتاق بودیم که از افراد سرشناسی که هنوز زنده اند جدای از تفکرات گذشته و کنونیشان شاهدین این موضوع بودند می توانم از دکتر محمد ملکی رئیس سابق دانشگاه تهران، احسان نراقی و فریدون

گیلانی نام ببرم و این را می دانم امثال نراقی ها اگر حافظه اشان کپک نزده باشد منافعشان اجازه نمی دهد این مقاومت ها را بیاد بیاورند. **پیام فدائی:** این اسامی ای که ذکر کردید فقط نمونه هائی هستند که روحیه مبارزاتی خیلی از مبارزین دلیر را در زندان های جمهوری اسلامی نشان می دهند. همین نمونه ها، در عین حال بیانگر دروغین بودن تبلیغاتی هستند که متأسفانه در رابطه با زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی مطرح شده است. این دلیران فرزندان همه خلقهای رنج دیده ایران هستند و به همه مردم تحت سلطه ایران تعلق دارند. آیا می دانید که ازدر دلاور در ارتباط با چه سازمانی دستگیر شده بود؟ اگر آری این را ذکر کنید.

**پاسخ:** همانطور که بعدها در قسمت کامل خاطراتم خواهد آمد من در مدت کوتاهی که در ابتدای ورود به اوین در ۲۰۹ بودم با رفیق عزیز منصور اسکندری بهمراه رفیق دیگری بنام ازدر که هردو از سازمان چریکهای فدائی خلق اقلیت بودند هم سلول بودم ولی این ازدر که در بند سه اتاق ۲ بالا بود از رفقای پیکاری بود.

**پیام فدائی:** بر گردیم به شرایط خودتان. چه مدت پس از دستگیری شما را به "دادگاه" بردند. در ضمن آنچه را که جمهوری اسلامی دادگاه می نامید را کمی تشریح کنید. آیا چشم بسته بودید؟ چه کسانی در آنجا حضور داشتند؟ چه حرفهائی زده شد و... کلاً چه گذشت؟

**پاسخ:** تا ۱۶ ماه پس از بازجویی های اولیه پرونده من را کد مانده بود و طی این مدت به هیچ عنوان دیگر بازجویی نرفتم یعنی آخرین بازجویی و شکنجه من در اوئل آذر ۶۰ انجام گرفت و بقول معرف نوی آب نمک خوابانده شدم. اواخر فروردین ۶۲ دوباره بازجویی و شکنجه آغاز شد که از نظر خودم جالبترین بخش کتک خوردن من در این قسمت بود چرا که وقتی از من قرار خواستند فهمیدم اینها بجز مسائل گذشته هیچ چیز جدیدی ندارند از این رو وقتی در زیر ضربات کابل به «مهدی» دستیار «روح الله» می گفتم هرچا دوست داری می توانی بری و به ایستی فکر می کرد او را دست انداخته ام و بر شدت ضرباتش می افزود تا «روح الله» مثل اینکه به او گفت که مدتها از دستگیری من می گذرد از این رو فقط میزد و فحش می داد (فحش خواهر مادر و...) که ای کمونیست کثیف ۲ساله که خوردی و خوابیدی حالا باید سزای کارهایت را بکشی. و این شیرین ترین لحظه عمرم در زندان بود.

این مرحله بازجویی ۲روز طول کشید و در اواسط اردیبهشت ۶۲ در حالی که فکر می کردم دوباره بازجویی است مرا به زیر ۸ بردند و یکی گفت: اینو ببرید دادستانی و سپس به ساختمان دادستانی منتقل شدم. پس از مدتی که پشت درب اتاقی انتظار می کشیدم کسی بازویم را گرفت و به داخل اتاق و روی صندلی هدایت کرد. من نه چیزی می دیدم و نه می دانستم اینجا کجاست، ولی احساس می کردم یک نفر جلوم نشسته است

پس از چند دقیقه صدائی که سعی می کرد با ملاطفت صحبت کند اسم و مشخصات و اتهام را پرسید سپس گفت: اینجا دادگاه انقلاب اسلامی است من کیفر خواستت را می خوانم و شروع به خواندن کرد تقریباً چند پاراگراف و گفت این ورقه را امضاء کن گفتم من که نمی بینم گفت فقط مقداری که بتوانی پای ورقه را امضاء کنی چشم بندت را بالا بزن من مقداری چشم بندم را بالا زدم و با یک نگاه آخوند فریه ای را که رو برویم پشت میز نشسته بود دیدم و ورقه را امضا کردم گفت چشم بندت را بزن پائین و پرسید مصاحبه می کنی گفتم نه گفت می خواهی فدای اقلیت شوی گفتم نه گفت پس چرا مصاحبه نمی کنی گفتم کاره ای نبودم که مصاحبه کنم گفت پس می خواهی قهرمان بشی و فدای مردم بشی گفتم

نه! من هیچوقت عشق قهرمان شدن نداشتم با عصبانیت و داد گفت پس چرا مصاحبه نمی کنی گفتم بخاطر خانواده ام که گفت: مادر فحبه پدر سگ حالا خانواده دوست شدی! گفتم حاکم شرع که اینطور فحاشی بکنه نباید از پاسداراش توقع بیشتری داشت. هنوز حرفم تمام نشده بود که شروع کردچپ و راست سیلی زدن توی گوشم و در حالی که می گفت فقط حکم اعدام برایت صادر می کنم از اتاق بیرونم کرد.

**پیام فدائی: اتهام و محکومیتی که به شما دادند چه بود؟**

**پاسخ:** بر اساس آن چیزی که حاکم شرع خوانده بود محاربه با خدا و رسول خدا، اهانت به رهبریت (براساس دست نوشته ها و اشعار و گزارشاتی که از جیم و داخل قوطی کبریت بیرون آورده بودند) و دفاع از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اقلیت که این هم بر اساس وصیت نامه ای که هنگام اعدام مصنوعی نوشته بودم و حال کیفر خواستم بودیه عنوان اتهام مطرح شده بود و بر اساس گفته حاکم شرع به اعدام محکوم شدم. البته متن کتبی صدور حکم اعدام را نیری در سال ۶۷ و در دادگاه دوم همان سال نشانم داد و در آنجا فهمیدم که اسم حاکم شرع سال ۶۲ آخوندی بنام «بید مشکلی» بوده است.

**پیام فدائی: وقتی در دادگاه اول شما را به اعدام محکوم کردند، آیا شما را از بقیه زندانیان جدا کردند؟**

**پاسخ:** نه در آن سالها هیچ کدام از بچه هائی که به اعدام محکوم می شدند را از دیگر زندانیان جدا نمی کردند. و من مجدداً به اتاق خود برگشتم.

**پیام فدائی: شاید پاسخ به این سئوال چندان آسان نباشد ولی اگر ممکن است کمی از احساس و تفکرات خودتان در زمانی که در زیر اعدام بودید صحبت کنید.**

**پاسخ:** قصد غلو ندارم چرا که در زندگی معلمین خوبی داشته ام که برایشان مرگ امری حل شده بود از جمله رفیق جانفشان منصور اسکندری، رفیق جانفشان اژدر، رفیق جانفشان وازگن منصوریان و مجاهد جانفشان منصور ربیعی و... که نظر هر کدام و نگاهشان را به مرگ می دیدم در عین اینکه عاشق ترین عاشقان برای زندگی بودند مرگ در راه آرمانهایشان را به زیبایی پذیرفته بودند. بی تفاوتی من نسبت به این مسئله شاید از اینجا ناشی می شد که برای من مسئله مرگ و زندگی حل شده بود. من یکبار در سال ۶۰ اعدام مصنوعی شده بودم و در اطرافم هم تیر خلاص شلیک شده بود و از نظر خودم مره مردن را یکبار چشیده بودم و از این رو با فضائی که آن هنگام بر زندانها حاکم بود (اعدام شدن خیلی از عزیزان) امری عادی به نظرم می رسید و حتی قبل از دادگاه و در سال ۶۰ هم سلولی های من که خوشبختانه تعداد زیادی از آنها هنوز هستند و گواه این قضیه می توانند باشند که هر زمان از من شرایطم را پرسیدند گفتم اعدام می کنند. ولی بعد از دادگاه زمانی که با بعضی از رفقا داخل اتاق مطرح کردم که شدت با نحوه برخورد من در خصوص مصاحبه اعتراض کردند و حتی یکی از آنها (از رفقای پیکار) مطرح می کرد تو می پذیرفتی ولی پای عمل نمی رفتی. البته چون من آمادگی کامل داشتم این سخنان تأثیری در من نداشت و هیچ مشکل ویژه ای نداشتم بویژه که ممنوع الملاقات بودم و این کار مرا سهل تر کرده بود.

**پیام فدائی: در دادگاه دوم چقدر حکم گرفتید؟**

**پاسخ:** دادگاه دوم درست در اواخر تیر ماه بود. من وهم اتاقتی ها فکر می کردیم اجرای احکام است از این رو با همه آنها دیده بوسی کردم و وسائل نداشته ام را هم تقسیم کردم ولی دوباره مرا دادگاه و پیش همان شخص بردند و دوباره عین سناریو قبلی تکرار شد و با چک و لگد از دادگاه بیرونم کردند. در ۱۰ مرداد

نه! من هیچوقت عشق قهرمان شدن نداشتم با عصبانیت و داد گفت پس چرا مصاحبه نمی کنی گفتم بخاطر خانواده ام که گفت: مادر فحبه پدر سگ حالا خانواده دوست شدی! گفتم حاکم شرع که اینطور فحاشی بکنه نباید از پاسداراش توقع بیشتری داشت. هنوز حرفم تمام نشده بود که شروع کردچپ و راست سیلی زدن توی گوشم و در حالی که می گفت فقط حکم اعدام برایت صادر می کنم از اتاق بیرونم کرد.

**پیام فدائی: اتهام و محکومیتی که به شما دادند چه بود؟**

**پاسخ:** بر اساس آن چیزی که حاکم شرع خوانده بود محاربه با خدا و رسول خدا، اهانت به رهبریت (براساس دست نوشته ها و اشعار و گزارشاتی که از جیم و داخل قوطی کبریت بیرون آورده بودند) و دفاع از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اقلیت که این هم بر اساس وصیت نامه ای که هنگام اعدام مصنوعی نوشته بودم و حال کیفر خواستم بودیه عنوان اتهام مطرح شده بود و بر اساس گفته حاکم شرع به اعدام محکوم شدم. البته متن کتبی صدور حکم اعدام را نیری در سال ۶۷ و در دادگاه دوم همان سال نشانم داد و در آنجا فهمیدم که اسم حاکم شرع سال ۶۲ آخوندی بنام «بید مشکلی» بوده است.

**پیام فدائی: به نظر می رسد که دادگاه شما دو مرحله ای بوده. آیا این طور بوده؟**

**پاسخ:** دقیقاً! اما خود من علت اصلی آن را نمی دانم شاید شکستن احکام در اواسط سال ۶۲ یکی از علت های آن بوده باشد در ضمن اینکه ازمن بجز مدارکی که همراهم داشتم هیچ مدرک جدیدی نداشتند و من تک پرونده بودم. از ابتدا تا زمان آزادی پرونده ام تنها به خودم محدود می شد.

**پیام فدائی: از شکسته شدن احکام در اواسط سال ۶۲ صحبت می کنید، در اواسط سال ۶۲ چه تغییری در سیاستهای رژیم پیش آمد؟**

**پاسخ:** بعد از مرحله اول سرکوب و قلع و قمع وسیع سازمانهای سیاسی در بیرون و احساس تثبیت رژیم در عرصه های مختلف امنیتی، دیدگاههای مختلف در خصوص

خلاص ها را می شمردیم ، غالباً" بالای ۳۰ تیر خلاص حتی یکبار تا ۸۵ تیر خلاص را شمردیم .  
**پیام فدائی: در خاطرات زندانیان سیاسی تا آن حد که در مورد همتای لاجوردی در قزل حصار یعنی داود رحمانی سخن رفته ، از خود وی گفته نشده است. با توجه به این که شما تقریباً ۲ سال در اوین به سر برده اید، کمی از برخوردهای شخص لاجوردی، رئیس وقت زندان اوین، با زندانیان در بندها بگوئید. مثلاً می توانید مورد و یا موارد برجسته ای از برخوردها و یا کارهای او را توضیح دهید.**

**پاسخ:** لاجوردی برخلاف حاج داود رحمانی در انتظار تلاش داشت چهره آرامی از خود نشان دهد و همیشه پیامد بر خورد با او را مدتی بعد باید ملاحظه می کردیم . شخصیت بد دهن و فحاشی بود. ولی زمانی که بدون چشم بند با او برخورد می کردی همیشه سعی داشت کنترل خود را حفظ نماید و در عین اینکه از موضع بالا برخورد می کند شخصاً" دست به خشونت نزنند . ولی پی آمد هر برخوردی با او در جمع مصادف بود با تنبیه آن جمع. بطور مثال در اواخر آذر ۶۰ هنگامی که برای بردن حمیدی سبزواری (شاعر نان به نرخ روز خور) به درب اتاق ما مراجعه نمود احسان نراقی از برخورد بد نگهبانها، کمبود غذا و مدت کوتاه دستشویی به او شکایت کرد او هم در ۲مورد اول گفت : شما اینجا میهمانی نیامده اید و نباید توقع برخورد بهتری داشته باشید برادر های ما در چهارچوب اسلام با اسرا برخورد می کنند و در خصوص غذا گفت این هم از سر شما زیاد است رزمندگان ما در جبهه ها می جنگند و آن وقت شما توقع دارید سهمیه غذائی آنها را به شما بدهیم . ما به شما غذا نمی دهیم که سیر شوید ما به شما غذا می دهیم که نمیرید تا خودمان اعدامتان کنیم .

پیامد این صحبت هجوم شبانه پاسداران با کابل و چوب و شلنگ به کل اتاق بود فقط پیرمردها رابه یک گوشه فرستادند و بقیه را با زور کابل و شلنگ نزدیک به ۲ ساعت بشین و پاشو دادند که خود من تا یک هفته نمی توانستم به تنهایی بنشینم ویا بلند شوم.

**پیام فدائی: علاوه بر چنین مواردی، در آن دوره رژیم برای سرکوب زندانیان سیاسی چه سیاست هایی را سعی می کرد از طریق زندانبانانش به زندانیان تحمیل کند. مثلاً تحمیل خواندن سرود و غیره.**

**پاسخ:** زندانیان مبارز چپ هیچوقت زیر بار سرود خوانی تحمیلی رژیم نرفتند. سرود" خمینی ای امام" بعد از عید سال ۶۱ اجباری شد که عید پرخاطره ای بود: شب عید سال ۶۱ و هنگام تحویل سال نو از بد شانسی نوبت دستشویی اتاق ما بود. از دستشویی که برگشتیم و وارد اتاق شدیم سال تحویل شد . در یک لحظه ابتدا صدای ضربات مشتکی که به دیوارها می خورد از همه طرف بلند شد و بلا فاصله سرود «بهاران خجسته باد» از هر طرف بلند شد به جرئت می توانم بگویم همه سالنهای آموزشگاه یک صدا این سرود را با هم می خواندند. از سالن ۶ (که بالای سالن ۴ سالنی که ما در آن بودیم) صغری ها پا به زمین می کوبیدند و تمامی دیوارها به لرزه در آمده بود. بعد از این ماجرا(که نشانه روحیه بالا و مقاومت زندانیان بود)، در اواخر فروردین بود که سرود "خمینی ای امام" را اجباری کردند.

کل اتاق های سالن ۴ (به نوبت هر اتاق ۲۰ دقیقه ) را همیشه صبحها به هوا خوری می بردند. سه تا حیاط برای هواخوری سالن ۲،۴،۶ وجود داشت (بعد از ظهرها هر سه حیاط مختص سالن ۶ بود) که هر اتاق سالن ۴ رابه یکی از این حیاط ها می بردند و در ارتباطی حیاط ها همیشه بسته بود. اولین روزی که سرود خوانی را اجباری کردند . قبل از ورود به حیاط پاسدار مسئول هواخوری (معرف به بوف کور) یک تکه کاغذ دستش گرفته بود که « سرود خمینی ای امام » رویش نوشته شده بود. به هر کس می رسید می گفت این را بگیر تا بتوانی سرود را بخوانی. هیچ کس حاضر نشد آن را بگیرد بجز یک اکثریتی که به او رضا سیاه می گفتند. بعد که وارد حیاط شدیم پاسدار (بوف کور) اعلام کرد همه جمع شوند و سرود را بخوانند. ابتدا کسی توجه نکرد، ولی او اعلام کرد هر کس سرود را نخواند تنبیه می شود. بلافاصله اکثریتی ها و توده ای ها وسه نفر از بچه هائی که اتهام نداشتند به خط ۴ شدند (هر ۴ نفر در یک ردیف ) ۱۷ نفر بقیه اتاق را «بوف کور» ابتدا کنار دیوار قرار داد که آنها سرود را بریده بریده خواندند. بعد اعلام کرد شما حق هواخوری ندارید و باید ۳۰ دور دور حیاط را بدوید. به قول قدیمیها کور چی می خواد دوتا چشم بینا. ما در یک صف شروع به دویدن کردیم و جالب این بود که دورزدن ما را «بوف کور» شمارش می کرد . بعد همه ما را وادار به بشین و پا شو کرد و سپس گفت نفری ۲۰ تا شنا بروید . جالب این بود که شمارش او تمام می شد و ما همچنان به شنا رفتن یا بشین ویا شو ادامه می دادیم (البته همراه با خنده و شوخی ) آن روز ما یک ورزش کامل انجام دادیم . از روز بعد ۴ نفری هم که با توده

وقتی دوباره به بیرون صدایم کردند فقط به اعدام شدن فکر می کردم ولی به اجرای احکام رفتم و بدون احتساب ایام بازداشت به ۱۲ سال زندان محکوم شدم. در انجا کسی که مامور ابلاغ بود وقتی گفت پریدی گفتم از کجا؟ کشیده ای توی صورتم خواباند وگفت از اعدام . زمانی که به اتاق برگشتم و حکم را گفتم تمام بچه ها روی سرم ریختند وبقولی "ملیم" کردند. ( در زندان برای یک سری کارها اصطلاحاتی باب شده بود . برای نمونه وقتیکه چند نفر برای شوخی می ریختند سر یک زندانی دیگر و او را مشت و مال می دادند می گفتند ملی اش کردیم و یا اگر غذا اضافه می آمد می گفتند غذا ی ملی کی می خواهد ویا در خصوص لباس وغیره ..... البته این اصطلاح در بین زندانیان مقاوم بیشتر کار برد داشت والا در بین توابعین و صغریهای سالن ۶ می دانم عده ای تلاش داشتند همان اصطلاح لاجوردی یعنی «حجتی» را به کار برند. ولی این در بین آنها هم جا نیفتاد و بیشتر شکل مسخره کردن را داشت تا کاربردی.) جالب بود وقتی توده ایها و اکثریتی ها فهمیدند این همه شور و هیجان بخاطر ۱۲ سال حکم است از تعجب مبهوت شده بودند.

**پیام فدائی: در تمام این مدت شما در کدام زندان بودید؟**

**پاسخ:** در تمام این مدت در ۲۰۹ ، بند ۱۲ اتاق ۲ بالا و آموزشگاه اوین بودم

**پیام فدائی: هنگامی که اعدام های وسیع سال ۶۰ در اوین بر پا بود آیا زندانیان غیر اعدامی را هم را به آن صحنه ها می بردند؟**

**پاسخ:** دیدن اعدام دارای شرایط و ویژه گی خاص خود بود. چرا که هرکسی را برای دیدن نمی بردند مگر بریده بودند یا کسانی که می خواستند آزمایش بریدن و تواب شدن را پس بدهند. تنها موردی را که من در زندان شنیدم زندانیان را برای دیدن اعدامی بردند به دارکشیدن «حبیب الله اسلامی» بود و دیدن جنازه موسی خیابانی و یارانش . اما من در بند ۲ اتاق ۲ بالا وقتی هم اتاقیهایم را بردند به گوش خود صدای به رگبار بستن آنها و سپس تیر خلاص را شنیدم که چند نفر باهم تعداد تیر

ها و توده ایها و گزارش یکی از آنها بنام علی دانشگری در روز ۲۳ فروردین تنبیه ومورد باز جوئی قرار گرفتیم، چرا که به اسب خمینی گفته بودیم یابو. من این روز را فراموش نکرده ونخواهم کرد. مدتی بود که تعادل اتاق از نظر ترکیب آن تا حدودی تغییر کرده بود و ما دیگر اکثریت کامل نداشتیم واین فرصتی بود که توده ای - اکثریتی ها به فکر تغییر مسئول اتاق ومسئول روزنامه بیفتند. آنها این دو مسئولیت را خیلی مهم می دانستند. در رابطه با مسئول اتاق برخورد های ما را نمی پسندیدند و در رابطه با روزنامه هم، مسأله بر سر خواندن تیر های روزنامه قبل از این که پخش شود با صدای بلند بود. این یکی، درگیری ها را خیلی تشدید کرده بود چرا که مسئول روزنامه که از طرف ما بود از بکار بردن القابی مثل «امام ، رهبر، آیت الله ،حجت السلام، آقا و.....» خود داری می کرد فقط به اسم بردن از آنها اکتفا می کرد. مثلاً"خمینی گفت ، رفسنجانی ، میر حسین موسوی وغیره. تلاش آنها برای تغییر این مسئولیتها بعد از یک هفته جلسه روزانه بی نتیجه مانده بود. از این رو سران توده ای- اکثریتی ها یعنی رضا سیا ، عزت الله وثوقی و هرایر خالاتیان ، محمد ق وهاشم «و» و..... علی دانشگری که جوانی پررو وبد دهن بود را جلو انداختند تا درگیری بوجود آورند. ۲۳ فروردین وقتی که غروب پاسدار روزنامه کیهان را داخل اتاق داد طبق معمول سعید (از بچه های پیکار ومسئول روزنامه ) روزنامه را با صدای بلند خواند. هنوز صفحه اول به پایان نرسیده بود که علی دانشگری با داد وبیداد به سمت درب اتاق رفت ودر زد. وقتی پاسدار درب اتاق را باز کرد، او زیر گوشش چیزی گفت وپس از لحظه ای از اتاق بیرون رفت . او بعد از ۲۰ دقیقه در حالی که لیخنه برلبانش بود وارد اتاق شد وگفت من به رهنمود سازمان( منظور سازمان اکثریت است) عمل می کنم و پوزه ضد انقلاب را به خاک می مالم . یکی از بچه ها (مهرداد خ) در مقابل این برخورد گفت : اونیه که سازمان شما می مالد چیز دیگری است. دراین هنگام یکی دیگر از بچه ها (سعید گ) به طرف او یورش برد که با وساطت بقیه مانع زدو خورد شدیم. هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که درب اتاق باز شد و اسم ۵ نفر را خواندند . علی ب ، سعید مسئول روزنامه ، مهرداد خ ، زنده یاد نادر حسینی و من. ابتدا ما را به راهرو برده و برگ باز جوئی جلوگیری داشتند. علاوه بر اتهامات دیگر، ادعا می کردند که ما در داخل اتاق تشکیلات زده ایم که ما آن را به سخره گرفتیم. ما را زیر هشت بردند وپس از چک ولگد زدن در کنار دیوار نگه داشتند ولی بعد از یکی دو ساعت ما را به اتاق برگرداندند. البته حدس ما این بود که بخاطر تنوع اتهامات( ۲ اقلیتی ۱ پیکاری ۱ سهندی و یکی از بچه های چریکها ) و اشتباهی که علی دانشگر کرده بود وهمه را اقلیتی گفته بود ما را به اتاق برگرداندند . فردا صبح ما را به یکی از حیاط های هواخوری که در آخرین قسمت، در انتها قرار داشت بردند و بجای ۲۰ دقیقه هوا خوری معمولی، حدود ۲ ساعت در آنجا نگاه داشتند. وقتی برگشتیم تمام اتاق را زیرو رو کرده بودند . اینکار(گشتن اتاق ) ۳ بار در یک هفته تکرار شد. علی دانشگر مرتب گزارش رد می کرد. یادم نمی رود آخرین باری که او جلو در رفت وقتی بود که ما را می خواستند به حسینی ببرند. او تا به پاسدار (که همان پاسدار قبلی بود) گفت برادر می خواستم یه چیزی به شما بگم ، پاسدار کشیده ای به او زد وگفت خفه شو لازم نکرده خود شیرینی کنی .

**پیام فدائی: به نظر می رسد این موضوع مربوط به سال های اول دهه ۶۰ است. ولی رژیم که در این سال ها کاری به دستگیری اکثریتی ها نداشت. راستی چه کسانی از آنها در زندان بودند؟ به چه جرمی دستگیر شده بودند؟**

**پاسخ:** من قصد ندارم از تهییج هواداران برای دستگیری نیروهای انقلابی یاد کنم چرا که اکثریتی ها آستان بوسی را تا جایی رسانده بودند که برای دستگیری عناصر سابق خودشان مثل منصور غبرائی از هیچ گونه همکاری فروگذاری نکردند. البته با صحبت های اخیر فرخ نگهدار نیازی به بحث بر سر چگونگی این همکاری بوجود نخواهد آمد چرا که در این مصاحبه ها و صحبت ها نگهدار به صراحت اشاره می کند که با وجود نارضایتی «غبرائی» چگونه او را دودستی تقدیم دادستانی می کنند. البته شما به موضوع دقیقی اشاره کردید برآستی چرا اکثریتی ها در آن مقطع در زندان بودند ؟ شاید با اشاره ای که در بالا کردم اصل پاسخ را داده باشم ولی اگر نگاهی به قبل از سی خرداد داشته باشیم امسال کریمی حصار را هم در بین زندانیان می بینیم. او یک اکثریتی بود که در سال ۵۹ نمایندگی زندانیان اکثریتی را در زندان بر عهده داشت و حتی در همان زمان با نشریه کار در مورد اینکه برخورد زندانبانان با زندانیان خیلی خوب است و مثلا شکنجه وجود ندارد و پاسدارن نگرهبانهای ما نیستند و برادران ما هستند ،

ای اکثریتی ها رفته بودند به ما ملحق شدند . این برنامه حدود یک هفته به همین شکل ادامه داشت . این کار هر روز ما بود که خودمان با اشتیاق آن را انجام می دادیم . بعد از یک هفته در سیاست سرکوبشان تغییر دادند. در ابتدا همه ۲۱ نفر را زیر هشت بردند در آن زمان مسئول آموزشگاه شخص جوانی بنام «ملک» بود( او یکی از اعضای تیم فوتبال «وحدت» بود که در اواخر اردیبهشت ۶۱ ظاهرا" درجهه کشته شد وجایش را شخصی به نام «حسین زاده» گرفت .) «ملک» تقریباً " نیم ساعتی برای ما از اجباری بودن این سرود وتنبیه های آتی صحبت کرد . سپس ما را به اتاق فرستادند. از آن روز به بعد تقریباً" هر روز تعدادی از ما را به زیر هشت می بردند و کتک می زدند. بعد از چندی که بحث به شعبه بردن بچه ها و گزارش زدن تشکیلات در اتاق و.....پیش آمد، تعدادی از بچه ها تغییر رویه دادند. با این حال علیرغم تمام فشارها، تا زمان برچیده شدن بساط سرود کشاکش بین بچه ها و مسئولین زندان ادامه داشت و آنها هیچوقت نتوانستند همه ما را وادار به خواندن این سرود کنند و آنطور که دوست داشتند آن را پیاده کنند.

**پیام فدائی: از وجود اکثریتی ها و توده ای ها در سالن ۴ اوین صحبت کردید. روابط زندانیان مبارز با زندانیان وابسته به اکثریت و حزب توده چگونه بود؟**

**پاسخ:** از همان ابتدای دستگیری های گسترده سال ۶۰ ، کشمکشهای فراوانی بین زندانیان سیاسی مبارز و اکثریتی و توده ایها وجود داشت. در بعضی از سلولهای زندان و اتاقهای آموزشگاه بصورتی خفیف (که بستگی به کمیت آنها یعنی تعدادشان داشت ) ودر بعضی از اتاقها بصورت شدید این درگیریها خودش را نشان می داد. برای نمونه می توان از فروردین ماه سال ۶۱ نمونه ای از عمل کرد آنها در اتاق ۴۲سالن ۴ آموزشگاه را ذکر کرد. ما ۵ نفر بودیم که بخاطر درگیری با اکثریتی



مصاحبه کرده بود. البته این جدای از حملاتی که به میزهای کتاب و یا در رابطه با افراد دیگر خانواده دستگیر شده بودند (به نحوی گروگان کسانی است که قبل از انشعاب دستگیر شده بودند. مثل جلیل هوشیار، خلیل شهبازی و علی لنگرودی. با اینکه اینها از نظر دیدگاهی تفکرات اکثریت را پذیرفته بودند) رژیم را ضد امپریالیستی می دانستند) و ظاهر از طرف سران اکثریت تأیید شده بودند ولی هم چنان در زندان نگهداری می شدند. من فراموش نمی کنم خود جلیل هوشیار در مقطعی (فزل حصار سال ۶۴) می گفت اینها (منظور نگهدار، فتاح پور و...) ما را تأیید نکردند چرا که خود لاجوردی به او گفته بود فرخ نگهدار نسبت به اکثریتی بودن تو شک دارد و حاضر نشده تمام و کمال تو را تأیید کند. در عین اینکه خانواده او مدعی بودند نگهدار گفته است من به لاجوردی گفته ام و دیگر کاری از دست من بر نمی آید. این افرادی را که نام بردم در رابطه با جایجائی سلاح و یا حفظ و نگهداری سلاح دستگیر شده بودند. تعدادی دیگر از هواداران اکثریت در رابطه با

برادر یا خواهر یا آن عضو خانواده شان کجاست والا او را به راحتی تحویل می دادند) و یا در حال فروش نشریه دستگیر شده و به اوین منتقل شده بودند. شاید گفته شود عمل کرد کمیته ها و دادستانی بیشتر سلیقه ای بود و بارها خود مسئولین زندان گفته بودند: زندانهای جمهوری اسلامی مثل قیف می ماند که جمعیت از سر گشاد آن وارد می شوند و باید از سوراخ باریک آن خارج شوند. ولی واقعیت امر هوشیاری ضد انقلابی رژیم و تدارک برنامه دراز مدت برای از میان بردن وفادارانی مثل حزب توده و اکثریت هم بود. با این حال در رابطه با دستگیری های بعد از سی خرداد رژیم به شدت از این واهمه داشت که نیروهای چپ وقتی دستگیر شوند بعنوان اکثریتی خود را معرفی کنند و رژیم مجبور گردد آنها را آزاد سازد. از این رو فیلتر شدیدی برای این افراد قرار داده بود تا اگر از نیروهای اقلیت، پیکار و... با عنوان هواداری از اکثریت بخواهند از زندان آزاد شوند این کار را نتوانند انجام دهند و نیاز به زمان و تحقیق باشد که طی این مدت احتمال شناسائی شدن آنها توسط توابع فراوان بود. برای اینکه از همکاری سران اکثریت با دادستانی بیشتر مطلع شوید، نمونه زیر را برایتان مثال می زنم.

من در بهار سال ۱۳۶۱ در سالن ۴ زندان اوین اتاق ۴۲ زندانی بودم. در آنجا شاهد صحنه ای شدم که هیچوقت فراموش نمی کنم. این را شاهد بودم که اکثریتی ها از لاجوردی سئوال کردند که چرا ما را آزاد نمی کنید؟ این سئوال را مشخصاً عزت الله وثوقی، یک اکثریتی خالص (!) مطرح نمود. برای من جالب بود که دیدم که لاجوردی با چه روشنی و گویائی به این سئوال پاسخ داد! لاجوردی گفت: دیروز فرخ و فتاح پور اینجا بودند و تمام کسانی را که تأیید کردند ما لیست شان را داریم و آزاد می کنیم. هر هفته من با آنها جلسه دارم شما هم اگر به اکثریتی بودن خود مطمئن هستید به خانواده تان بگوئید تا با آنها تماس بگیرند. مطمئناً ما نان خور اضافی نمی خواهیم و آزادتان می کنیم.

(ادامه دارد)

## هراس کروی از مارکسیستها!

به دنبال سرکوب درویش بروجرد، مهدی کروی در نامه ای خطاب به وزیر کشور نوشت: "جناب عالی و حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی اژه ای وزیر محترم اطلاعات و استاندار محترم را به يك نکته متذکر می شوم و آن این است که با همه توضیحاتی که در مورد شهر عالم خیز و اندیشمند پرور و شهید داده بروجرد عرض کردم و جا دارد بیش از این از مردم فهیم این شهرستان گفته شود، لکن در دوران خفقان حکومت پهلوی که در زندان بودیم اکثر زندانیان بروجردی در آن زندان از نیروهای مارکسیستی بودند و این نشان دهنده فعالیت گسترده این گروه در شهر مذهبی و فرهنگی بروجرد بود لذا در اسفند ۵۸ که به همراه ریاست مجلس وقت جناب آقای رفسنجانی و نمایندگان مجلس شهرهای لرستان به استان عزیمت کردیم، تنها شهری که در آن مشکل بوجود آمد شهر بروجرد بود. هنگام ورود به شهر بروجرد این گروه مزاحمت هایی ایجاد کرده و شعارهای مختلفی می دادند و در خلال سخنرانی ایشان نیز مزاحمت هایی ایجاد کردند. لذا نگرانم که خدای ناکرده دست پنهان چنین افرادی در پشت حوادث اخیر باشد تا بدست افراد مخلص و ساده اندیش با جلوه دادن ناامنی در کشور بخواهند انتقام خویش را از جمهوری اسلامی و مردم شهید پرور بگیرند"

## جنگ. عامل رونق اقتصاد امپریالیست ها

به گزارش کنگره امریکا لشکر کشی امریکا به عراق و افغانستان باعث رونق بازار تسلیحات گشته است. امریکا سال گذشته با فروش حدود هفده میلیارد دلار اسلحه به کشورهای مختلف، نقش اول را در قراردادهای تسلیحاتی جهان به خود اختصاص داده است. این رقم نسبت به سال ۲۰۰۵ افزایشی ۳,۵ میلیارد دلاری را نشان می دهد. بر این اساس امریکا معادل ۴۲ درصد بازار فروش سلاح در سطح جهان را به خود اختصاص داده است. به گزارش خبرگزاریها روسیه نیز در سال گذشته ۱,۲ میلیارد دلاری مبادلات تسلیحاتی خود را نسبت به سال قبل افزایش داده و با مجموع ۸,۷ میلیارد دلار و در اختیار گرفتن ۲۱,۶ درصد بازار اسلحه، مقام دوم را به خود اختصاص داده است.

## تصحیح و پوزش

در نشریه شماره ۱۰۰ تعدادی اشتباه چاپی رخ داده است که پیام فدائی ضمن پوزش از خوانندگان به این وسیله برخی از آنها را تصحیح می کند.

صفحه ۴ ستون اول عبارت " برای افشاء" باید به " برای افشاء و نشان دادن این دست ها پرداختند." تبدیل شود.

صفحه ۲۴ ستون اول سطر ۳۷ عبارت "وداعی تلخ" باید به "وداع های تلخ" تبدیل گردد.

صفحه ۲۴ سطر آخر در انتهای مصاحبه، عبارت "ادامه دارد" جا افتاده است.

صفحه ۴۱ توضیح مطلب ("راز" مرگ صمد...؟!") ( اشتباهها در ابتدای گزارش استرالیا درج شده است.

## پاسخ یکی از هواداران چریکهای فدائی خلق به یک اتهام!

فریدون محمدی

بدنبال چاپ مصاحبه "پیام فدایی"، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران با رفیق محمود خلیلی از بازماندگان کشتار سال ۶۷، اخیراً مطلبی تحت عنوان "حذف هویت سیاسی جان فشانان قهرمان کمونیست، با کدام توجیه و کدام منطق!" با امضای احمد موسوی در سایت سازمان فدائیان (اقلیت) درج شده، که در آن کوشش گردیده تا موجی از اتهامات بی پایه ولی مغرضانه به این نشریه منتسب گردد. ظاهراً انتقاد اصلی این است که نویسندگان هنگام مطالعه "سرتیترهای" یکصدمین شماره پیام فدایی و رجوع به مصاحبه فوق الذکر متوجه شده که در جریان این مصاحبه تعلق سازمانی مصاحبه کننده و همچنین "هویت سیاسی" برخی از رفقای جانباخته سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) مطرح نشده و به این ترتیب از نظر او گویا مصاحبه شونده و مصاحبه کننده، در یک اقدام "هولناک" و "نفرت انگیز"، "همگام" با یکدیگر "برای پرهیز از عنوان سازمان چریکهای فدایی خلق (اقلیت) در کنار نام "رفقای جانباخته در این مصاحبه، به "پیشبرد سیاست حذف هویت سیاسی جان فشانان کمونیست" و "کینه ورزی" و "عداوت" با سازمان فدائیان (اقلیت) پرداخته اند و... اما درست در چنین وضعیتی

نویسنده در حالی که تحت لوای انتقاد به محمود خلیلی و پیام فدایی آشکارا موضع دفاع از سازمان فدائیان (اقلیت) را گرفته، تماماً کوشیده است همین واقعیت را از خواننده مطلبش پنهان سازد. اتفاقاً درست به همین دلیل است که نویسندگان در انتهای نوشته خویش برای محکم کاری مطرح می کنند که "امیدوار" است که "بحث" او در "دالان های بحث های انتزاعی خارج کشوری به بهانه رد یا دفاع از این سازمان یا بهمان تشکیلات سیاسی به مسلخ برده نشود". چرا که تنها دغدغه بحث او "دفاع از ارزش ها و پرنسیپهای کمونیستی" و "پاسداری از هویت سیاسی جانفشانان مبارز و کمونیست" است.

مسئله اینجاست که اتهام پراکنی های مغرضانه نویسنده مطلب فوق، محمود خلیلی را هدف قرار داده، طبیعی ست که پاسخگویی در این مورد به خود او مربوط می شود. اما از آنجا که در اظهارات نویسنده مطلب فوق، یک تلاش آشکار برای سازمان دادن حمله ای مغرضانه به "پیام فدایی" و چریکهای فدائی خلق را می توان مشاهده نمود، به عنوان یکی از هواداران چریکهای فدایی خلق ایران لازم می دانم که با توضیح واقعیت برای افکار

عمومی جنبش انقلابی، ضمن پاسخ به این اتهامات نادرست، **دلایل واقعی و اصلی** چنین حمله ای را آشکار سازم. نخستین نکته ای که در مطلب نامبرده یعنی "حذف هویت سیاسی..." جلب نظر می کند عبارت از این است که "منتقد" در طول این نوشته سعی کرده در پوشش انتقاد به محمود خلیلی مبنی بر عدم ذکر "هویت سیاسی" خویش به هنگام دستگیری و "جانفشانان کمونیست" و به بهانه درج یک زیر نویس یک سطر از طرف "پیام فدایی" در آن مصاحبه (که صرفاً توضیح داده است که "اشرف" نام سازمانی رفیق گرانقدر زهرا بهکیش بود)، پیام فدائی را به باد حمله بگیرد و خود در نقش قهرمان مدافع "هویت سیاسی"، این عدم ذکر هویت سیاسی را "سیاستی هولناک" و "نفرت انگیز" و ... جا بزند. اما اگر چنین اتهاماتی را به گونه ای که نویسنده مزبور ادعا کرده است ناشی از بینشی بدانیم که با حذف آگاهانه هویت تشکیلاتی به قول خودش زخمی بر حنجره او می گذارد، **چگونه است که این مدافع بیگیر "هویت سیاسی" در همان نوشته مملو از اتهامش به دیگران، کوچکترین تمایلی برای ذکر "هویت سیاسی" خویش نشان نمی دهد؟** آیا یک

خواننده بی طرف محق است تا به همان "شیوه" و "منطق" نویسنده، او را به باد حمله گرفته و این شیوه عمل او را "نفرت انگیز" و ... بخواند؟ و از طرف دیگر آیا نباید کتمان هویت تشکیلاتی خویش در این نوشته از جانب او - آن هم برای به عهده گرفتن نقش وکالت سازمان فدائیان (اقلیت)، را محکوم نماید؟ آیا نویسندگان این مورد مطابق معیارهای مدعی پایبندی خویش به آنها، "حقیقت" و یا "تیمی از حقیقت" را کتمان نکرده است؟

جالب است توجه کنیم که اتفاقاً، نویسندگان "حذف هویت سیاسی..." در مطلب دیگری که با نام "یادواره کشتار زندانیان در تابستان ۶۷" به مناسبت هجدهمین سالگرد این فاجعه در سال ۲۰۰۶ نوشته شده (و نسخه ای از آن در سایت سازمان فدائیان (اقلیت) موجود است) از تعدادی از جانباختگان آن جنایت رذیلانه جمهوری اسلامی نام برده و به شخصیت مبارزاتی آنها اشاره می کند، اما او در این نوشته به هیچ وجه خود را ملزم ندیده است که هویت سیاسی آن مبارزین را ذکر نماید؛ و این کار را نکرده است. بنابراین، اگر قرار باشد به شیوه خودش با آن نوشته برخورد شود هر کسی می تواند از او بپرسد: حذف

هویت سیاسی جان فشانان با کدام توجیه و کدام منطق؟! و می باید همه اتهاماتی که وی به آن بهانه در مورد "پیام فدائی" (اقلیت) به آن سوالات نیست؟ باید دید که این گونه **گل آلود** برگرداند. در آن نوشته وی از مبارزین دلیر چندی نام می برد بدون آن که طرح "هویت سیاسی" آن عزیزان، دغدغه اش باشد و بدون آن که "زخم" حذف هویت سیاسی آن جانفشانان را بر "حنجره" اش حتی احساس کند! آیا همین مورد خود نشان نمی دهد که آن ادعای "حنجره" زخم شده را نباید جدی گرفت؟ و آیا این برخورد یک بام و دو هوایی نشان نمی دهد که این موضوع بهانه ای برای پیشبرد هدف دیگری است؟ بیاد داشته باشیم که در همان "پیام فدائی" شماره ۱۰۰ سوالات مشخصی از سازمان فدائیان (اقلیت) شده است که آن سازمان از پاسخ به آنها طفره می رود و احمد موسوی هم آنها را دیده است. ولی تعمق روی آن سوالات و ملزم دانستن سازمان خود برای پاسخگویی به آنها گویا هیچ زخمی بر حنجره نویسنده مطلب "حذف هویت سیاسی..." نمی گذارد. بر عکس ما یک مرتبه با این اتهام از طرف وی مواجه می شویم که گویا "نشریه پیام فدائی"، ارگان چریک های فدائی خلق... به رویکرد سیاست کینه ورزی کور با سازمان فدائیان (اقلیت) در غلطیده است!! عجبا!!؟ پرسیدنی ست که براستی کدام نیاز و منافع، نویسنده مطلب فوق را وادار ساخته که یکمرتبه یاد طرح گفتگوی "پیام فدائی" با بازماندگان قتل عام سال ۶۷ توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بوده است. هر خواننده بی طرفی می تواند به پرونده این گفتگوها نگاه کند و ببیند که هنگامی که مساله بر سر بزرگداشت یاد جانباختگان گرانقدر انقلاب رهایی بخش کارگران و خلقهای تحت ستم ایران و افشای جنایات دهشتناک رژیم مزدور جمهوری اسلامی و انتقال تجربیات زندانیان سیاسی به جنبش انقلابی است، "پیام فدائی" کوچکترین ملاحظه تنگ نظرانه ای در ارتباط با ذکر هویت سیاسی مصاحبه شونده و یا نام و هویت سیاسی جانباختگان، صرف نظر از مواضع سازمان و جریانی که این شهدای گرانقدر در صفوف آنان مبارزه می کردند نداشته و ندارد. نمونه هائی چون مصاحبه پیام فدائی با رفقا محمد اصفهانی و نصیر تیریزی که تعلق تشکیلاتی هر دو به هنگام دستگیری سازمان چریکهای فدائی خلق- اقلیت در پوشش "انتقاد" به محمود بود و این موضوع نیز با صراحت خلیلی، با حداقل برخوردی جدی در آن مصاحبه ها قید و در پیام فدائی درج شده، از آن جمله نگاه به سایت و آثار چریکهای اند (رجوع کنید به پیام فدائی شماره ۵۶ دی ماه ۸۲ و پیام فدائی شماره ۹۴ اسفند ۸۵)، مشخصی نظیر "بذرهای اتفاقا هر کسی که بخواهد بدون غرض و پیشداوریهای خاموشی" نوشته رفیق اشرف جهت دار به مصاحبه پیام دهقانی) که در ارتباط با مسایل فدائی با محمود خلیلی نیز بنگرد خواهد دید که نخستین و جمهوری اسلامی منتشر سوال پیام فدائی از او به این گونه است که:

"پیام فدائی: با تشکر از این که این گفتگو را پذیرفتید. لطفاً خودتان را معرفی کنید و قبل از هر چیز بگوئید که در چه تاریخی و به چه اتهامی دستگیر شدید؟" (تاکید ها از من است). آیا خود این سوال هیچ شکمی را در این امر باقی می گذارد که اصولاً برای پیام فدائی در این مصاحبه تنها چیزی که اهمیت ندارد تعلق سازمانی گذشته و یا حال مصاحبه شونده و از آن مهمتر نظرات و گرایشهای فکری اوست؟ مسلم است که هر چه مصاحبه شونده مطرح می کرد همانند موارد دیگر، پیام فدائی همان را بدون کم و کاستی درج می نمود؛ و همان طور نیز عمل کرده است.

تا همین جا کافی ست تا گفته شود که با توجه به این واقعیات اگر بحث بر سر یک شیوه مصاحبه پیام فدائی با رفقا محمد اصفهانی و نصیر تیریزی که تعلق تشکیلاتی هر دو به حملات خصمانه به "پیام فدائی" چریکهای فدائی خلق- اقلیت در پوشش "انتقاد" به محمود بود و این موضوع نیز با صراحت خلیلی، با حداقل برخوردی جدی در آن مصاحبه ها قید و در پیام فدائی درج شده، از آن جمله نگاه به سایت و آثار چریکهای اند (رجوع کنید به پیام فدائی شماره ۵۶ دی ماه ۸۲ و پیام فدائی شماره ۹۴ اسفند ۸۵)، مشخصی نظیر "بذرهای اتفاقا هر کسی که بخواهد بدون غرض و پیشداوریهای خاموشی" نوشته رفیق اشرف جهت دار به مصاحبه پیام دهقانی) که در ارتباط با مسایل فدائی با محمود خلیلی نیز بنگرد خواهد دید که نخستین و جمهوری اسلامی منتشر سوال پیام فدائی از او به این گونه است که:

بسیاری از جانب‌باختگان عزیز و "تواب پروران" در صدد حقه مردم ما صرف نظر از تعلق سازمانی آنها را ببیند و آنگاه قضاوت کند که چگونه بر خلاف تمامی تنگ نظری های خرده بورژوازی حاکم در میان نیروها در این زمینه، چریکهای فدائی خلق با تعقیب سیاست ارج گذاری بر مقاومت و مبارزه بر علیه دشمن، هیچگاه این سیاست اصولی را به تنگ نظریهای گروهی آغشته نساخته اند. اتفاقا اگر در بررسی اتهامات فوق، دغدغه اصلی احمد موسوی جستجوی حقیقت می بود، آنگاه می شد به خود مصاحبه مورد بحث رجوع کند و ببیند که یکی از مسایل اصلی پیام فدایی در طرح سوال "آیا کسانی را می شناسید که در زندان به چهره های مقاومت تبدیل شدند؟ اگر آری لطفا نام آنها را بگویید"، دادن فرصت به شاهدهای زنده ای است تا مشاهدات عینی خود در زمان اسارت در چنگال جمهوری اسلامی را، در زمینه مقاومتی قهرمانانه جانب‌باختگان اسیر، در هر حدی که می تواند در اختیار خواننده بگذارد. بدیهی ست که همانطور که از خود سوال بر می آید در این زمینه، مساله اساسی، نه تجزیه و تحلیل تعلق سازمانی جانب‌باختگان، بلکه بازگو کردن حقایق مربوط به مقاومتی حماسی آن مبارزین و انقلابیون از هر گروه و سازمان مبارز و انقلابی است. آنهم در شرایطی که سالهاست دشمن ضد خلقی با سر دادن آوای شوم خویش و با استفاده از قلم مرتجعین و فرصت طلبان رنگارنگ

شماره خود در پاسخ به موضوعی در مقابل آن سازمان قرار داده است. سوالاتی که رهبران سازمان فدائیان (اقلیت) در مقابل آنها سکوت نموده و به این ترتیب دفاع شرمگینانه ای را از آن طرح امپریالیستی به جنبش انقلابی القاء می کنند. تمامی فعالین سیاسی و منجمله نویسنده مطلب "حذف هويت..." که بحث های مربوط به طرح "شهرزاد نیوز" (که با بودجه امپریالیسم هلند براه افتاده است) و شرکت یکی از اعضای سازمان فداییان (اقلیت) در طرح مزبور را تعقیب کرده اند، بخوبی آگاهند که در نشریه شماره ۱۰۰ پیام فدایی، مطلبی با عنوان "پاسخ به یک سوال!" در باره سازمان فداییان (اقلیت) وجود دارد. در این مطلب به حوادثی که در جریان برگزاری مراسم مشترک یادبود قربانیان قتل عام سال ۶۷ در سیدنی استرالیا اتفاق افتاد، (منظور شرکت نماینده سازمان فداییان (اقلیت) در حرکت مشترک با فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در استرالیا و سپس اعلام کناره گیری وی از این حرکت به علت فشار رهبری این سازمان به او می باشد) اشاره شده و سپس در پاسخ به سوالاتی که در ارتباط با "موضع" چریکهای فدایی خلق در زمینه برخورد با سازمان فداییان (اقلیت) مطرح شده، ضمن توضیح ماهیت طرح امپریالیستی "شهرزاد نیوز" که یکی از اعضای سازمان مزبور سردبیری آن را به عهده دارد، چنین آمده است "... شهرزاد

نیوز تنها یکی از این پروژه های رنگارنگ است که مخلوق سیاستهای امپریالیستی بوده و طبیعتا حرکت خود را نیز در چارچوب سیاستهای ضد انقلابی تامین کنندگان بودجه اش قرار داده است. ... به واقع آنچه اقلیت می بایست پاسخ دهد و هنوز هم ملزم به پاسخ گوئی به آن می باشد این بود که آیا پروژه شهرزاد نیوز را یک پروژه امپریالیستی می داند یا نه؟ و آیا شرکت فعال یکی از اعضای خود در چنین پروژه آلوده ای را اصولی می داند یا نه؟ اگر پاسخ به این سوالات آری است پس چرا قاطعانه در مقابل این اقدام موضع نمی گیرد؟" در ادامه این مطلب اضافه شده که "ما همچنان خواهان برخورد اصولی اقلیت با این مسئله و محکوم کردن هر گونه شرکت در این پروژه هستیم. ... و هنوز هم معتقدیم که شیوه برخورد اقلیت با این مسئله به هیچ وجه به نفع این سازمان و جنبش انقلابی مردم ما نیست...".

در خاتمه باید تاکید کنم که به نظر من در جریان مصاحبه مورد بحث در "پیام فدایی"، برخلاف پندارهای واهی نویسنده هیچ گونه "کینه و عداوتی" نسبت به سازمان فداییان اقلیت نمی توان مشاهده نمود. برعکس، از آنجا که نجات اقلیت از منجلابی که رهبری این سازمان در برخورد با طرح امپریالیستی شهرزاد نیوز خود را در آن افکنده، به نفع جنبش انقلابی، تمامی جانب‌باختگان این جنبش و به این



## نامی کوتاه بر مطلب "بررسی مصاحبه اشرف دهقانی و حسن شریعتمداری"

آیدین نابدل

است. او بی بی سی را به خاطر این که با "ترفند های مختلفی" می کوشید مانع از پستیابی دیگر توده‌های ایران از مبارزات توده‌های بپاخسته آذربایجان" بشود، افشا می کند و این سخنان بی بی سی در آن زمان که می گفت "این اعتراضات ماهیتی ارتجاعی و ریشه در ناسیونالیسم قومی دارد" را مغرضانه دانسته و بر علیه آن سخن می گوید. رفیق اشرف در مورد متن پخش شده از بی بی سی می گوید "این متن بدون آنکه اعمال خشونتبار و وحشیانه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بر علیه توده‌های رنج‌دیده آذربایجان را مورد تأکید قرار دهد، مطرح می کند که" وقایع تبریز نشان‌دهنده خشونت است که در جامعه وجود دارد و نمی‌خواهد ببیند که عامل اصلی چنین وضعی همانا رژیم مدافع سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است."

نکته دیگری که نویسنده متأسفانه به آن توجه نکرده است این واقعیت است که وقتی رفیق اشرف در دفاع از مبارزات دمکراتیک مردم آذربایجان تأکید می کند که این نیروهای ضد خلقی وابسته به دولت های ترکیه و جمهوری آذربایجان بودند که "با هدف جهت ضد انقلابی دادن به جنبش توده ها سعی در طرح و تبلیغ شعارهای پان ترکیستی در این جنبش نموده اند" آقای عزیزی می نویسند که "این ادعای بدون سند و مدرک را شایسته منطق ایشان نمی دانم". این واقعا حقیقتی است که رفیق اشرف همواره سعی کرده است سخنان خود را به صورت زنده و با شاهد و مدرک ارائه کند که اتفاقا شامل همین مورد هم می شود. تنها نگاهی به تبلیغات طبقه حاکم در دو کشور مزبور و دستگاه های تبلیغاتی آنان در همان زمان خیزش مردم آذربایجان این موضوع را ثابت می کند. اگر آقای عزیزی به آن تبلیغات توجه می نمود و یا حتی اگر چند ساعتی به رادیو های آنها گوش کرده بودند دیگر نیازی به درخواست "سند" نبود. به خصوص که این مورد از مواردی است که برای فهمیدنش نیازی به اینکه حتما در یکی از محلات تبریز یا هر نقطه ای از آذربایجان زندگی کنی نیست .

امیدوارم که نویسنده مطلب مزبور با در نظر گرفتن توضیحات بالا و با رجوع دوباره به نوشته خود در جهت تصحیح آن گام بردارد و فراموش نکند که کمونیستها تنها نیروئی هستند که تاکنون صادقانه و صمیمانه از "حق تعیین سرنوشت" خلقها و "حق جدائی" آنها دفاع کرده و برای تحقق این امر که وابسته است به بروز اراده آزاد توده های ستمدیده، جنگیده اند. به باور کمونیستها تنها در یک شرایط دمکراتیک است که اراده توده های ملت‌های تحت ستم امکان تجلی یافته و به همین دلیل رفیق اشرف دهقانی و کمونیست‌های هم فکرش همه نیرو های دمکراتیک که برای آزادی مردم ستمدیده می رزمند را به گام بر داشتن در چنین راهی دعوت کرده و بر این امر تأکید دارند که تنها در بستر اتحاد همه خلق‌های ستمدیده ایران است که امکان سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به دمکراسی که شرط تحقق "حق تعیین سرنوشت" مردم ستمدیده است مهیا می گردد.

۸ نوامبر ۲۰۰۷ ۱۷ آبان ۸۶

ideennabdel@yahoo.com

[http://www.siahkal.com/index/right%20col/Mosahebeh\\_Azabayejan2006.htm](http://www.siahkal.com/index/right%20col/Mosahebeh_Azabayejan2006.htm) (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی با پیام فدائی)

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2&news-id=43939&nid=archive1> (مقاله آقای منوچهر عزیزی)

اخیرا در یکی از سایت های اینترنتی به مطلبی برخوردیم تحت عنوان "بررسی مصاحبه اشرف دهقانی و حسن شریعتمداری"، با دیدن این تیر کنجکاو شدم که بینم نویسنده مطلب مزبور یعنی آقای منوچهر عزیزی (های) بر چه اساسی و با تکیه بر چه معیاری این دو تن را هر چند هر دو آذربایجانی هستند ولی دیدگاهها و مواضع شان صد در صد در تقابل هم قرار دارد را در کنار هم گذاشته است. شریعتمداری از چهره های "ملی- مذهبی" مخالف جمهوری اسلامی می باشد در حالیکه اشرف دهقانی به عنوان یک شخصیت انقلابی، کمونیست شناخته شده ای است که مبارزات اش بر علیه رژیم سلطنت و جمهوری اسلامی به حق به وی جایگاه ویژه ای در میان خلقهای ایران به خصوص خلق قهرمان ترک آذربایجان داده است. بر اساس این کنجکاو به مطالعه مطلب فوق پرداختم اما به سختی می توانستم باور کنم که تنها تشابهی که نویسنده توانسته است بین این دو پیدا کند این امر است که هیچکدام در حال حاضر در آذربایجان زندگی نمی کنند! ممکن است تعجب کنید اما واقعیت دارد همه تشابهی که نویسنده پیدا کرده است همین است و بس! من نمی دانم که خود نویسنده این مطلب در حال حاضر در کجا زندگی می کند اما امید وارم که به علت سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی مجبور به خروج از کشور نشده باشد و این سخنان را از "مارالان" یا "دوه چی" یعنی از قدیمی ترین محلات تبریز زده باشد! چون روشن است که در صورتیکه خود ایشان هم به هر دلیلی مجبور به خروج از کشور شده باشند آنگاه چگونه در حالیکه ود از "میدان جریانات و کارزار" دور هستند و از دور دستی بر آتش دارند برای مردم آذربایجان نسخه می پیچند! بگذریم از این که بودن در خارج از کشور به خودی خود نمی تواند دلیلی بر درست نبودن این یا آن نظر باشد.

البته اگر در واقعیت امر هیچ تشابهی بین این دو نفر وجود ندارد اما هر دو در رابطه با مبارزات قهرمانانه مردم آذربایجان که در خرداد ۸۵ رخ داد و رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را شدیداً به وحشت انداخت، موضع گیری کرده و بقول نویسنده مطلب مزبور "موضوع را با معیارهای دیدگاههای ایدئولوژی خاص خودشان مورد کنکاش قرار داده اند" و روشن است که این "کنکاش" بطور طبیعی دره عمیقی که بین دیدگاه ها و مواضع شان وجود دارد را نیز آشکار ساخته و اتفاقاً نوشته آقای منوچهر عزیزی نیز قصد برخورد با اظهار نظرات آنها در این رابطه را دارد.

بدون شک برخورد با نظرات صاحب نظران مسائل آذربایجان و کنکاش در مورد مطالبات و اعتراضات مردم آذربایجان امر لازم و مثبتی است که به مردم ستمدیده آذربایجان کمک می کند سره را از نا سره تشخیص دهند. اما متأسفانه هر کس که نوشته مزبور را می خواند زود متوجه می شود که نویسنده مطلب مزبور تلاشی جدی جهت درک نظرات رفیق اشرف دهقانی نکرده است و حتی حرفهای روشن او را بر عکس فهمیده و برعکس هم منعکس نموده است.

برای نمونه در جائیکه رفیق اشرف از تلاش مذبوحانه دشمنان خلق ترک و "سم پاشی" آنها "بر علیه مبارزات اخیر" مردم آذربایجان صحبت می کند و برای افشای این دشمنان نظر مردم آذربایجان را به تبلیغات مغرضانه رادیو بی بی سی (انگلستان) جلب می کند، آقای منوچهر عزیزی این حرف روشن را تغییر داده و چنین جلوه می دهند که رفیق اشرف دهقانی "تلویحا با سیاست رادیو بی بی سی هم سوئی پیدا می کند!" در حالیکه هر کس مصاحبه مزبور را خوانده باشد براحتی متوجه می شود که اتفاقاً رفیق اشرف دهقانی برای دفاع از مبارزات مردم آذربایجان به افشای تبلیغات و "سم پاشی" های بی بی سی پرداخته

## بر علیه سرکوب

## فعالان کارگری

## بپاخیزیم!



## سرکوب بیرحمانه

## دراویش به وسیله

## نیروهای بسیج

## در شهر بروجرد!



عصر روز شنبه ۱۹ آبان ماه، بسیجیان مسجد النبی بروجرد که در خیابان بحرالعلوم این شهر قرار دارد با جمع آوری تعداد زیادی از مزدوران رژیم، به حسینییه دراویش گنابادی که در کوچه نزدیک مسجد واقع شده حمله کرده و با پرتاب کوکتل مولوتف، این محل را به آتش کشیده و سپس با لودر با خاک یکسان نمودند. حمله به حسینییه دراویش به دنبال بالا گرفتن اذیت و آزار آنها و به دنبال تحریکات امام جماعت مسجد النبی رخ داد. در جریان این حمله و درگیری های متعاقب آن که تا ساعت ۴ صبح روز بعد ادامه داشت چند صد نفر از طرفین مجروح شدند.

به دنبال این درگیری یگانهای ویژه جهت سرکوب مردم از قم به بروجرد گسیل گشته و همه راه های ورودی شهر بوسیله نیرو های انتظامی تحت کنترل قرار گرفته است. به گفته اهالی، نیرو های انتظامی هر کس را که سیل داشته باشد به ظن درویش بودن دستگیر می کنند. همچنین روز یکشنبه در مقابل مسجد مزبور اعلامیه ای به دیوار زده شده بود که خبر از مجروح شدن ۱۰۰ نفر می داد. جدا از تعداد زیاد مجروحین این حادثه تعداد زیادی نیز دستگیر شده اند که از سرنوشت آنها خبری در دست نیست. این رویداد به دنبال تخریب حسینییه دراویش گنابادی در شهر قم که در تاریخ بهمن ۸۴ رخ داد بار دیگر از تبعیضات و سرکوبگریهای استبداد حاکم بر علیه اقلیت های مذهبی پرده برداشته و نشان می دهد که سردمداران جمهوری اسلامی ناتوان از پاسخ گوئی به کوچکترین خواست و مطالبه بر حق مردم و ناتوان از تحمل هر ندای مخالفی می کوشند با دامن زدن به مسائل فرعی، اذهان عمومی در جامعه را از مضامین و مشکلات اصلی منحرف نمایند. این رژیم که همه جنایات خود را با توسل به مذهب توجیه می کند این بار نیز با حمله به دراویش در بروجرد و براه انداختن جنگ مذهبی در این جهت می کوشد تا امکان بیشتری جهت تداوم سلطه ننگین خود و ادامه چپاول و غارت مردم کسب نمایند. سلطه ای که مدافع نظام سرمایه داری وابسته در ایران می باشد و تماما بر علیه منافع و مصالح مردم ستمدیده ایران قرار دارد. سلطه ای که بدون نابودی آن به دست کارگران و ستمدیدگان امکان رسیدن به آزادی وجود نخواهد داشت.

**مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!**

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران- ۲۱ آبان ۸۶ - ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در تداوم سیاستهای سرکوبگرانه اش بر علیه جنبش کارگری و فعالان پیگیر این جنبش، اخیرا جهت مقابله با موج رو به رشد اعتراضات کارگری، مبادرت به ترور و دستگیری کارگران فعال و پیشرو نموده و به این وسیله می کوشد با از صحنه خارج کردن فعالین کارگری و ایجاد ارباب در میان کارگران مبارز، جنبش کارگری را تضعیف و دامنه اعتراضات کارگری را هر چه بیشتر محدود سازد.

در همین چارچوب به دنبال سوء قصد به جان مجید حمیدی یکی از فعالین کارگری شناخته شده سنندج که بدلیل اصابت گلوله به گردنش و وخامت حالش، پزشکان مجبور به انتقال وی به تهران شدند، حال خبر می رسد که یکی از فعالان اعتراضات اخیر کارگران شکر هفت تپه ناپدید شده است. از قرار معلوم ماموران امنیتی رژیم با دستگیری وی و انتقالش به مکانی نامعلوم قصد دارند انتقام تو دهنی بزرگی که از اعتصاب بزرگ کارگران هفت تپه خورده اند را از امثال او بگیرند و کارگران را مرعوب و منکوب نمایند. در چنین شرایطی وظیفه همه نیرو های انقلابی است که ضمن محکوم نمودن سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و حمایت بی دریغ از حق تشکل مستقل کارگران، که در فریاد کارگران مبارز هفت تپه نیز بار دیگر پژواک یافت، در جهت آزادی فوری همه کارگران دستگیر شده بکوشند.

مبارزات بی وقفه کارگران برای دستیابی به مطالبات بر حق شان در سه دهه اخیر بروشنی نشان داده است که رهائی کارگران، وابسته به سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم می باشد که این رژیم با توسل به ترور و دار و شکنجه وظیفه حفاظت از آن را بر عهده گرفته است. بر این مبنا باید کوشید تا اعتراضات و مبارزات طبقه کارگر جهت دستیابی به خواسته های روزمره و فوری را هر چه بیشتر گسترش داده و این مبارزات را در جهت نابودی جمهوری اسلامی این رژیم دار و شکنجه کانالیزه نمود.

**مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!**

هر چه پر توان تر باد مبارزات طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران - اول آبان ۱۳۸۶ - اکتبر ۲۰۰۷

[www.siahkal.com](http://www.siahkal.com)

[ipfg@hotmail.com](mailto:ipfg@hotmail.com)

[www.ashrafdehghani.com](http://www.ashrafdehghani.com)

**برقرار باد اتحاد بین نیروهای انقلابی و تمامی خلهای تحت ستم ایران!**

شروع ماه سپتامبر ۲۰۰۷ در سیدنی همراه با افزایش سختگیری های پلیس و ارتش تحت پوشش "اقدامات امنیتی ضد تروریستی" و ایجاد جو ترس و وحشت از دشمنی ساختگی به نام "تروریسم" بود. دولت استرالیا اعلام کرد که هدف این "اقدامات امنیتی" حفظ امنیت سران ۲۱ کشور شرکت کننده در اجلاس همکاری های اقتصادی کشورهای آسیایی حاشیه اقیانوس آرام (Asia Pacific Economic Cooperation)

(APEC) می باشد. رئیس جمهور امریکا نیز یکی از شرکت کنندگان در این کنفرانس بود. ابعاد "اقدامات امنیتی ضد تروریستی" به گونه ای بود که پلیس با همه مردم سیدنی مانند مظنونین به اقدامات "تروریستی" برخورد می کرد. گشتهای مکرر در خیابانها و اماکن عمومی واقع در مرکز شهر سیدنی، متوقف کردن مردم (بخصوص جوانانی که شلوار جین به تن داشته و کوله پشتی حمل میکردند و یا با عجله راه میرفتند) در ایستگاه های مترو و بازرسی بدنی آنان. تشدید بازرسی بدنی در فرودگاه و در نتیجه ایجاد تأخیرهای بسیار طولانی در پروازهای داخلی و خارجی، بازرسی بدنی در ادارات دولتی، نمونه هایی از این اقدامات بود. مسخره ترین اقدام امنیتی ضد تروریستی "پلیس این بود که به رستورانها و کافه ها دستور داده بود که از گذاشتن چاقو و چنگال بر روی میزهایی که در خارج از رستوران و در پیاده رو ها چیده می شوند جلوگیری کنند! و به کارمندان اداراتی که در ساختمانهای بلند واقع شده اند نیز دستور داده شده بود که از نگاه کردن به هلی کوپترهای پلیس که به طور مداوم در آسمان سیدنی می چرخیدند خودداری کنند! روی پشت بام هتلها و برخی ساختمانهای بلند در مرکز شهر نیز مسلسل و تک تیرانداز قرار داده شده بود و مجموعه بسیار بزرگی از نیروهای سرکوبگر، مردم را بطور دائم زیر نظر داشتند.

این آزار و اذیتها و وحشت افکنی های بی مورد پلیس طبیعتاً خشم مردم سیدنی را به شدت برانگیخته بود، تا اینکه در روز ۶ سپتامبر ۲۰۰۷ یک گروه کمترین کانال تلویزیونی ABC با نمایش مبتکرانه ای در خیابانهای سیدنی به مردم نشان داد

که خشم و نفرتشان از پلیس کاملاً بجا بوده و این به اصطلاح "خطر تروریسم"، ادعائی دروغین بیش نیست. و نمایش

## ابتکار کمترین استرالیایی در افشای اقدامات

### مضحک "ضد تروریستی" پلیس و ارتش!

"اقدامات امنیتی ضد تروریستی" نه تنها فاقد کارائی لازم بوده بلکه عملاً اهداف دیگری را دنبال می کند. نمایش خیابانی کمترینها، به شکل خنده داری دولت و پلیس استرالیا را به مسخره گرفته و بی لیاقتی و ادعاهای پوچ آنان در مورد به اصطلاح "اقدامات امنیتی ضد تروریستی" را افشاء کرد و موجب شد که مردم نیز مخالفتهای خود علیه اقدامات اغراق آمیز پلیس را هرچه بلند تر کنند.

در روز ۶ سپتامبر، هنرپیشه های برنامه کمیدی "جنگ چیسر علیه همه چیز" (The Chaser's war on Everything) سوار بر سه اتومبیل سیاه رنگ با شیشه های دودی در خیابانی که مسیر حرکت اتومبیلهای اعضای دولتهای شرکت کننده در APEC بود به سمت محل برگزاری

اجلاس به راه افتادند. این اتومبیلها که ظاهرشان کاملاً شبیه به اتومبیلهای سفارتخانه ها بود با پرچم دولت کانادا و برچسبهای رسمی APEC تزئین شده بودند. اما روی این برچسبها نوشته شده بود: "این اتومبیل به "جنگ چیسر علیه همه چیز" تعلق دارد و این فرد هم عاشق درخت و گل و شعر و بعضی از انواع گیاهان گوشتخوار است." چندین کمترین نیز با کت و شلوارهای سیاه و عینکهای تیره در طرفین این اتومبیلها می دویدند و وانمود میکردند که مأمورین اداره امنیت و تیم حفاظتی سیاستمداران کانادایی هستند. اما روی کارتهای شناسایی که این افراد به یقه کت های خود زده بودند، نوشته شده بود: "جنگ چیسر علیه همه چیز. مسلماً این کارت شناسایی واقعی نیست."

بعد از اینکه اتومبیلهای کمترینها بدون هیچ مشکلی وارد منطقه حفاظت شده APEC شدند، در نزدیکی هتل محل اقامت بوش توقف کردند و کمترین مشهور مردمی دولت و پلیس استرالیا منجر شد.

دولت استرالیا خود اقرار کرده است که مخارج "اقدامات امنیتی" پلیس در زمان برگزاری کنفرانس APEC بیش از ۳۳۰ میلیون دلار بوده و ۵۰۰۰ سرباز و پلیس در آن شرکت داشته اند. اما اگر خطر تروریسم چنان جدی است که چنین مخارج هنگفتی صرف مقابله با آن شود، نمایش خیابانی کمترینها به وضوح نشان داد که پلیس و ارتش استرالیا قادر به حفظ امنیت ادعائی نبوده و فقط میلیونها دلار از مالیات شهروندان این کشور را به هدر داده است.

بعد از این نمایش، مردم استرالیا به رفتاری که پلیس با مردم داشته، که مثل رفتار با جنایتکاران بود، اعتراض کردند. اما پاسخهای مضحک اعضای دولت و فرماندهان پلیس و ارتش استرالیا، به این اعتراضات هر چه بیشتر حماقت سران دولتی و تلاش آنان برای عوامفریبی را نشان داد. به عنوان مثال وزیر امور خارجه استرالیا در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که: "دستگیر شدن آنها ثابت می کند که عملیات حفاظتی ما متمر ثمر بوده است."

نمایش خیابانی کمترینهای استرالیایی نه تنها سطح آگاهی مردم این کشور را به نمایش گذارد، بلکه به روشنی نشان داد که در جریان کنفرانس هیچ خطر "تروریستی" ای - بدانگونه که دستگاه های تبلیغاتی جلوه می دهند- بوش و یا سیاستمداران دیگر را تهدید نمی کرده و پلیس هم به خوبی به این امر واقف بوده است. و دلیل همه مزاحمت ها و دخالتهای پلیس در زندگی خصوصی مردم نه به دلیل وجود خطر "تروریسم" بلکه با هدف ایجاد جو ترس و وحشت از یک دشمن خیالی و منحرف کردن توجه مردم از مشکلات اقتصادی - اجتماعی جامعه و همچنین جنایات امپریالیستها در عراق و افغانستان می باشد. جنایاتی که دولت استرالیا بیشرمانه از آنها دفاع و در آنها مشارکت می کند. این نمایش کمیدی خیابانی و برخورد دستگاه سرکوب با آن یکبار دیگر نشان داد که تبلیغات پلیس و ارتش راجع به ضرورت "اقدامات امنیتی" نه "تروریست" های واقعی بلکه توده های معترض به نظام ضد خلقی سرمایه داری را آماج قرار داده است.



## آمریکا و معضل خروج از عراق

نادر ثانی



جنگ ایالات متحده آمریکا و همپیمانهای آن در عراق هر روز با افتضاح جدیدی همراه می‌شود. از سویی "گوردون براون"، که گفته است سیاستی متفاوت از "تونی بلر" در مورد عراق خواهد داشت در انگلستان به قدرت رسیده و بر اساس تحلیل‌های خود نشریات این کشور باور خیلی‌ها بر این است که او دستور خروج هر چه سریعتر اگر نه همه حداقل بخش بزرگی از نیروهای انگلیسی از عراق را صادر کند و از سویی دیگر هر روز با شکست‌هایی تازه در عرصه نظامی برای نیروهای متجاوز و افشاگری‌هایی تازه در مورد واقعیت جنگ در عراق و آمارهایی جدید در مورد نظر مردم ایالات متحده آمریکا درباره جنگ مواجه هستیم. که همگی بیانگر شکست هر چه بیشتر جورج بوش و متحدانش در عرصه سیاسی است.

به موجب گزارش یک آمارگیری رسمی در آمریکا ۶۲ درصد مردم این کشور جنگ عراق را یک اشتباه بزرگ عنوان کرده و معتقدند که نیروهای آمریکایی باید از آنجا خارج شوند و تنها ۲۹ درصد از آمریکاییها بر این باور اند که رئیس‌جمهور آنها در عراق وظیفه خود را به خوبی به انجام می‌رساند. این آمار با توجه به شناخت محدود آمریکاییها از جهان پیرامون، با وجود ملی‌گرایی که بخصوص در دوران جنگ در ایالات متحده آمریکا تشدید می‌گردد و با وجود تسلطی که وسایل ارتباطات جمعی (وسایلی که در خلال جنگ در عراق تقریباً کاملاً در خدمت دولت ایالات متحده آمریکا و امپال امپریالیستی آن بوده‌اند) بر مردم آمریکا دارند به راستی تعجب‌برانگیز و شادی‌آفرین است. باید به یاد داشته باشیم که هیچگاه پیش از این زمانی که نیروهای آمریکایی درگیر جنگی بوده‌اند با چنین ارقامی مواجه نبوده‌ایم. حتی مخالفت مردم آمریکا با جنگ ویتنام هم در ابتدا در این حد نبوده است.

در صحنه سیاسی آمریکا نیز دیگر نارضایتی از جنگ مختص دموکراتها نیست و حتی برخی از جمهوریخواهان نیز زرمه مخالفت خود را آغاز کرده‌اند. نه تنها هواداران دموکراتها، بلکه بسیاری از رای دهنده هائی که در جریان دو دوره انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری به هر دلیل و بهانه‌ای به جورج بوش رای دادند، نیز عدم حمایت خود را از او بیان می‌کنند. با لا گرفتن نارضایتی بخش بزرگی از مردم از سیاستهای جورج بوش خود را در اظهار نظر سیاستمداران این کشور نیز نشان می‌دهد. چندین تن از نمایندگان برجسته جمهوریخواه در مجالس نمایندگان و سنای این کشور به حمایت از "رئیس‌جمهور محبوب" خود پایان داده و به صف دموکراتهای مخالف پیوسته‌اند. کاخ سفید و سکاندار ۸ ساله آن هر چه که انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری و مجالس این کشور نزدیکتر می‌شود، تنهاتر و منفورتر جلوه می‌نمایند.

به دنبال انتشار گزارش دولت بوش در مورد جنگ عراق با اینکه در این گزارش بوش و یارانش از هدایت مستحکم کشتی جنگ به سوی پیروزی یاد می‌کنند اما برای نخستین بار به شکل مشخصی از مشکلات و شکست‌ها یاد می‌شود و از اینرو گزارشی که ساخته و پرداخته شده بود تا کمکی به سیاست دولت بوش باشد در عمل به ضرر وی در آمد. از سوی دیگر اکثریت مجلس نمایندگان آمریکا در یک تصمیم‌گیری آشکارا ضد بوش برای سومین بار از دولت این کشور خواستند تا نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا را از عراق خارج نماید.

در گزارش فریبکارانه فوق‌الذکر از پیروزیها زیاد داد سخن داده می‌شود و ادعا می‌شود که در ماههای اخیر نیروهای آمریکایی و همپیمانان آنها توانسته‌اند جلوی رشد قهر و خشونت را در عراق گرفته و تعداد عملیات نظامی و کشته‌شدگان در اثر این عملیات (از جمله بمبهای انتحاری) را پایین بیاورند. اما حتی نویسندگان این گزارش نتوانسته‌اند بر این واقعیات که میزان عملیات بر علیه نیروهای اشغال‌گر در عراق بسیار بالاتر از زمانی است که جورج بوش "خاتمه عملی" جنگ را اعلام کرد و مهمتر آنکه اوضاع موجود نمایشگر شکست سیاسی ایالات متحده آمریکا در عراق است چشم‌پبندند. در این گزارش از جمله آمده که امید به پیاده کردن راه حلی سیاسی برای اوضاع موجود افزایش نیافته،

از ۱۸ هدف که ایالات متحده آمریکا، همپیمانان تجاوزگر آن و دولت دست‌نشانده عراق به روی کاغذ آورده‌اند، پیشرفتهایی تنها در ۸ مورد حاصل گشته، تلاش برای بهبود رابطه بین شیعیان، سنی‌ها و کردها متوقف مانده، یعنی‌زدایی جامعه با شکست مواجه شده و پروسه تصویب قانون اساسی تازه هنوز به ثمر نرسیده است. نکته جالب توجه دیگر آنکه در این گزارش برای نخستین بار نه از چشم‌انداز پیروزی (آن هم در اسرع وقت) بلکه از سناریوی آنچه که خروج احتمالی نیروهای ایالات متحده آمریکا و همپیمانانش می‌تواند برای عراق در بر داشته باشد سخن گفته می‌شود؛ نویسندگان گزارش از آینده‌ای احتمالی سخن می‌گویند که جریانات وابسته به "القاعده"، خلاء به وجود آمده پس از خروج نیروهای "آزادبخش" را پر کنند و نیروهای نظامی و پلیس دولت عراق در هم ریخته و یک جنگ داخلی تمام‌عیار کشور را فرا گیرد. در این گزارش اضافه شده که در چنین شرایطی احتمال آن می‌رود که کشورهای پیرامون عراق (از جمله جمهوری اسلامی، سوریه و ترکیه) به صحنه این جنگ وارد شده و در چنین صورتی بحران خاورمیانه بسیار شدیدتر از آن خواهد شد که در شرایط امروز می‌توان تصور آنرا کرد. آری، دولتی که با دروغهای فراوان خود توجیه‌گر جنگی ناعادلانه و نابرابر و امپریالیستی شد، امروز می‌خواهد با ارانه سناریوهای خیالی، توده‌های مردم را از عواقب پایان دادن به جنگی که هرگز نباید آغاز می‌شد ترسانده و بدینگونه اشغال عراق و تداوم جنگ را توجیه کند.

بدون شک اقرارهای ضمنی موجود در گزارش رسمی دولت بوش دلالت بر آن دارد که دیگر حتی بوش نیز قادر نیست با اراجیفی همچون این ادعا که با یاری "خدایوند متعال خود" با سهولت در این جنگ پیروز شده و آزادی و دموکراسی را به توده‌های عراق هدیه خواهد کرد مردم را فریب دهد!

همانطور که در بالا آمده، مجلس نمایندگان ایالات متحده آمریکا برای سومین بار خواست خروج سربازان آمریکایی را به تصویب رسانده است اما همزمان بدهی است که اگر مجلس سنا نیز مانند بار گذشته این خواسته را به تصویب خود برساند، جورج بوش با استفاده از حق وتوی خود سد راه به اجرا درآمدن این خواسته خواهد شد و به موجب قانون اساسی آمریکا تا زمانی که بیش از دو سوم نمایندگان مجلس بر علیه وتوی رئیس‌جمهور قیام ننمایند، این خواست رئیس‌جمهور است که قانونیت پیدا خواهد کرد. "دموکراسی" آمریکایی حتی در تنوری نیز مردم‌سالار نیست!

واقعیت این است که جنگ ایالات متحده آمریکا و همپیمانانش در عراق، آن پیروزی آسانی را که دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی تبلیغ می‌کردند و آن را در هر کوی و برزن فریاد می‌زدند، به همراه نداشته است. این دیالکتیک وجودی هر پدیده است که ضد خود آن پدیده را به همراه دارد. خواسته‌های اقتصادی، سیاسی و استراتژیک امپریالیسم این بار نیز تهاجم‌ها، جنگ‌ها و اشغال‌هایی را به همراه داشته که مانند بارهای گذشته (ویتنام و کوبا دو شاهد آن هستند) گامی دیگر در راه شکست نهایی سرمایه‌داری و پیروزی توده‌ها خواهد بود.



ارتش به آن ها طرق مختلف بیشتر موثر بودن در جنگ های غیر متداول از قبیل مبارزه با "بمب های کنار جاده" ای را تعلیم میدهد.

بر طبق خبر منتشر شده در "واشنگتن پست"، تنها با گذشت چند ماه از شروع برنامه "طعمه گذاری"، سه تن از تک تیر اندازان گردان سرهنگ "دیدیر" متهم به قتل عمد شدند. در کیفرخواست بر علیه آن ها گفته شده بوده که آن ها از آن اشیاء و چیز های از آن قبیل برای مشروع نشان دادن و توجیه تیر اندازی به غیر نظامیان استفاده کرده بودند.

"واشنگتن پست" نوشت اگر چه به نظر نمی آید که این سه تیر اندازی اقامه شده بخش به خصوصی از یک برنامه محرمانه بودند، ولی وکلای مدافع متهمین ادعا کردند که شاید تعلیمات این برنامه، آن متهمین را به تیره و نامشخص کردن خطوط قانونی در یک محیط پیچیده جنگی، تشویق نموده بود. (۱)

محاکمه نظامی یکی از سربازان متهم، "حرحه ساندوال جونپور" قرار است در تاریخ چهارشنبه بیست و ششم سپتامبر ۲۰۰۷ در بغداد انجام گیرد. هم چنین "ولا" و گروهان "مایکل هنزلی" هر دو به اتهام به "قتل عمد با برنامه ریزی قبلی" روبرو هستند. آن ها به گروهان مرکزی، گردان یکم پیاده، هنگ نظامی ۵۰۱، تیپ هوایی چهارم، بیست و پنجمین دسته نظامی واقع در "فرت ریچاردسون" ایالت آلاسکا تعلق دارند.

(۱) ارتجاع داخلی کشور ها و ارتش های امپریالیستی بخصوص ارتش جنایتکار آمریکا تصور میکنند که با دفن کشته شده گان و قربانیان از بین رفته، پرونده جنایت های شان نیز برای همیشه به خاک سپرده میشود، در حالی که حکایت این کشتار های خونین اگر مکتوب نمی شوند، سینه به سینه حفظ و دهان به دهان نقل خواهند شد تا روزی بانیان اصلی این جنایات در دادگاه های مردمی محاکمه شوند.

دامنه جنایات ضد انسانی امپریالیست های اشغال گر در افغانستان و عراق بر هیچ کسی پوشیده نیست. با این وجود هستند ایرانیانی که به خاطر نداشتن دیدگاه درست و انقلابی، به جای تکیه بر بازوی پر توان کارگران و زحمتکشان جامعه در جهت سرنگونی فهر امیز دولت وابسته به امپریالیزم جمهوری اسلامی، دل به حمله نظامی ارتش امپریالیستی آمریکا خوش کرده اند که با اشغال ایران، باعث سقوط رژیم جمهوری اسلامی شود. آیا اوضاع مردم در افغانستان زیر حکومت دست نشانده کرزای و وضعیت مردم عراق زیر حکومت دست نشانده ملکی خود گواه کافی در رد این نظریه بغایت ارتجاعی نیست که آمریکا خواهان آوردن دموکراسی برای کشور های خاورمیانه است؟ (مترجم)

## تک تیر اندازان مخفی آمریکایی و "طعمه گذاری"

برای کشتار عراقی ها بر گردان: محسن نوربخش



طبق گفته وکیل مدافع یک سرباز آمریکایی که متهم به ایجاد صحنه سازی در قتل یک عراقی غیر نظامی شده است، تک تیر اندازان مخفی ارتش آمریکا که در تعقیب و شکار شورشی ها به سر میبرند، دستور گرفته بودند که با گذاشتن اشیاء مشکوک از قبیل سیم مواد منفجره بر سر کوچه ها و چهار راه ها، برای شکار عراقی ها "طعمه" بگذارند. آنگاه این سربازان از بالای بام خانه ها و از راه دور از طریق دوربین های تلسکوپ قوی که بر تفنگ های مخصوص سوار است هر کسی که آن بسته ها را بردارد مورد هدف گلوله خود قرار میدهند.

"گری مایرز"، وکیل مدافع گروهان "اوان ولا" اظهار داشت که موکل او "اطاعت از اوامر" کرده است. مایرز در مصاحبه تلفنی با خبرنگاران اظهار داشت: "ما معتقد هستیم که موکل ما چیزی بیشتر از آن چه سرپرستان ارتشی او به او تعلیم داده بودند انجام نداده است."

مایرز و پدر "ولا"، "کورتیس کارناهان" ساکن شهر "آیداهو فالز" در ایالت آیداهو، هر یک در مصاحبه های جداگانه ای اظهار داشتند که از بازجویی ها و شهادت های "قسم خورده" در مورد دو متهم تفنگدار تک تیر انداز مخفی دیگر، این چنین بر آمده است که ارتش دارای برنامه محرمانه ای است که در آن طعمه گذاری برای شکار افراد مظنون تشویق شده است، و بعد هر کسی که "طعمه" را بردارد باید کشته شود.

دیروز، دوشنبه بیست و چهارم سپتامبر ۲۰۰۷، ارتش آمریکا وجود چنین برنامه محرمانه ای را انکار کرد. "پاول بویس" سخنگوی ارتش اظهار داشت: "به منظور جلوگیری از آگاهی دشمن از تاکتیک ها، تکنیک ها و پروسه های تمرینی مان، ما در باره روش های مخصوص هدف قرار دادن جنگ جویان دشمن صحبتی نمی کنیم."

بویس همچنان اظهار داشت که "در ارتش هیچگونه برنامه محرمانه ای وجود ندارد که در آن مقامات بالا کشتن افراد غیر نظامی را توسط "انداختن اسلحه بر سر راه" آن ها مجاز دانسته باشند تا آن قتل ها از لحاظ قانونی موجه به نظر بیایند، این همان کاری است که "ولا" و آن دو تفنگدار تک تیر انداز مخفی دیگر به آن متهم شده اند."

در کپی متن بازپرسی دادگاهی دو نفر از این سه نفر متهم تک تیر انداز مخفی که توسط پدر "ولا" به آسوشیند پرس تحویل داده شده بود، چندین بار به وجود برنامه محرمانه "طعمه گذاری" اشاره میشود ولی از جزئیات چگونگی کارکرد این برنامه خبری نیست. روزنامه "واشنگتن پست" برای اولین بار از وجود برنامه "طعمه گذاری" با رجوع به بیانات قسم خورده سرهنگ "ماتیو پی دیدیر" فرمانده گردان تفنگداران تک تیر انداز مخفی، خبر داده بود.

دیدیر در بیانات خود گفت "طعمه گذاری یعنی گذاشتن شیئی که میدانیم آن ها استفاده میکنند بر سر راهی به منظور نابودی دشمن"، "در واقع ما یک قطعه شیئی در یک جایی میگذاریم و آن را از راه دور تماشا میکنیم. اگر کسی آن قطعه را پیدا کرد و آن را بردارد و قصد بردن آن شیئی را داشته باشد، ما با آن شخص "درگیر" میشویم برای اینکه من این را اینطور ببینم که آن ها میخواهند از آن شیئی بر ضد نیروهای آمریکایی استفاده کنند." "واشنگتن پست" نوشت که برنامه "طعمه گذاری" توسط یک گروه جدید جنگاوری بی قرینه در ارتش، اختراع شده است که با مشاورت با فرماندهان

## عوامل افزایش

## کشت تریاک در

## افغانستان!

طبق گزارش "اداره جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد" (UNODC) که در ماه آگوست ۲۰۰۷ در رابطه با تولید تریاک در افغانستان منتشر شد: "... در سال ۲۰۰۷ در افغانستان ۱۹۳۰۰۰ هکتار زمین زیر کشت تریاک بوده است. تریاک بدست آمده از این زمینها ۱۷ درصد بیش از محصول سال گذشته می باشد. مجموع مساحت زمینهایی که در سال ۲۰۰۷ برای کشت تریاک در افغانستان مورد استفاده قرار گرفته اند از مجموع همه زمینهایی که در کشورهای کلمبیا و پرو و بولیوی زیر کشت کاکائو هستند، بیشتر است... هوای مناسب در سال ۲۰۰۷ موجب افزایش میزان نرخ بهره برداری محصول در هر هکتار شده و اگر در سال گذشته از هر هکتار ۳۷ کیلوگرم تریاک برداشت شده در سال ۲۰۰۷ این مقدار به ۴۲٫۵ کیلوگرم در هر هکتار افزایش یافته است. در نتیجه در سال ۲۰۰۷ میزان تولید تریاک خالص در افغانستان به میزان بی سابقه ۸۲۰۰ تن رسیده و در نتیجه این کشور را به تولید کننده بی رقیب تریاک در جهان تبدیل کرده است. در حال حاضر تریاک تولید افغانستان ۹۳ درصد از کل بازار جهان را تامین می کند... و تولید این مقدار تریاک در طول تاریخ بی سابقه است. به غیر از چین در قرن نوزدهم، که در آن زمان جمعیتی معادل ۱۵ برابر جمعیت کنونی افغانستان را داشته، هیچ کشوری تا کنون به تولید این ماده مخدر

بسیار خطرناک در این حد و میزان اقدام نکرده است." گزارش فوق در حالی که بروشنی از ابعاد بی سابقه کشت تریاک در افغانستان و طبیعتا سودهای نجومی آن برای سازماندهندگان اصلی قاچاق مواد مخدر در جهان خبر می دهد، در همان حال ابعاد بازار وسیع بی سابقه ای که نیروهای اشغالگر امپریالیستی در این کشور ایجاد کرده اند، را به معرض نمایش می گذارد. واقعیت این است که تحقیق و بررسی در رابطه با تولید تریاک در افغانستان، آنهم از جانب سازمان ملل که خود از اشغال افغانستان پشتیبانی کرده، به هیچ وجه به دلیل دلسوزی این نهاد بین المللی نظام سرمایه داری برای مردم افغانستان نیست. از سوی دیگر با اینکه این گزارش فقط نشان دهنده تصویر کوچکی از نتایج اشغال افغانستان به وسیله قدرتهای امپریالیستی است، و با اینکه در این گزارش به همه آسیبهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، انسانی و روانی ناشی از کشت تریاک و از بین رفتن زمینها و محصولات مفید کشاورزی اشاره نشده، اما تصویری (هر چند جزئی و ناقص) از نتایجی که اشغال افغانستان روی زندگی مردم این کشور داشته را نشان می دهد.

بنابراین تولید تریاک کشاورزان را ثروتمند نکرده است. بلکه ثروتی که از تریاک حاصل می شود، فقط در اثر فروش آن به قیمت گزاف در کشورهای اروپا و امریکا حاصل شده و مستقیما به جیب تاجران عمده مواد مخدر یعنی کارتلها و تراستهای امپریالیستی و قدرتهای دولتی حامی آنها ریخته می شود. و از آنجا که قاچاقچیان عمده تریاک در افغانستان وابسته به دولت دست نشانده افغانستان هستند و از آنجا که با اشغالگران همکاری می کنند، در نتیجه مسئولیت عمده افزایش فقر کشاورزان در اثر افزایش کشت تریاک به عهده امپریالیستها و دولت دست نشانده آنها می باشد.

یکی از نکات مهم دیگری که در این گزارش به آن اشاره شده این است که بیشترین تریاک افغانستان در استان "هیلمند" تولید میشود. از سال ۲۰۰۲ تاکنون بیش از ۵۰ درصد تریاک افغانستان در این منطقه تولید شده است. مقدار تولید تریاک این استان به تنهایی در سال ۲۰۰۷ بیش از کل تولید سال ۲۰۰۵ افغانستان بوده است. در این گزارش آمده که کنترل صنعت تولید این ماده مخدر، کشت و فروش آن تحت کنترل نیروهای طالبان

دادگاه. حکم اعدامش را صادر کردند." (نقل از محمد. نگاه کنید به "مصاحبه با یکی از بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷"، مندرج در نشریه "پیام فدایی"، شماره‌های ۵۶، ۵۷، ۵۸). محمد، در مصاحبه فوق‌الذکر، خوش‌رقصی توابعها برای ارتجاع جمهوری اسلامی را با گویائی نشان می‌دهد: "... وضع بچه‌های پیکار به هم ریخت ولی مثل بچه‌های سهند توابع نشدن. ولی تشکیلاتشان به هم ریخت... بچه‌های سهند، اونها تشکیلاتشان یعنی اکثریت بالاتفاقشون منهای ۱۰-۹ نفر بقیه همه توابع شدن و توابع خطرناک هم شدن... دعای کمیل داشتن بدون اینکه پاسدارا ازشون بخوان. دعای کمیل می‌گذاشتن تا ساعت ۴ و ۵ صبح. قرآن می‌خوندن در حالی که پاسدارا ازشون نمی‌خواستن. اگه کسی ادعا کنه که پاسدارا مجبورشون می‌کردن، من اینو قبول ندارم. حتی دم پائی‌هاشون رو هم جدا کرده بودن. دمپائی اونجوری که نبود. هر چیز پاره پوره ای رو همه می پوشیدن. هر کسی هم که به خونواده‌اش می‌گفت برایش دمپائی بیارن، در واقع برای همه بود. بچه‌های سهند آمدن گفتن که دمپائی‌ها رو باید اسم بنویسید روش. چرا؟ چون یه سری نماز می‌خواندن و یه سری نمی‌خواندن. نماز خوان‌ها دسته دوم رو نجس می‌دونستن. این قدر سر این قضیه شلوغ شد که پاسدارا گفتن ما نمی‌خوایم. بله! پاسدارا گفتن ما نمی‌خوایم!! بعد یک جنگ بسیار بیرحمانه‌ای بین توابعای سهند و توابعای مجاهد بود. رهبر توابعای مجاهدین یعنی علی قره‌ضیال‌الدین بود که از طرف دادستانی تهران حمایت می‌شد. الان هم جزو وزارت اطلاعاته... توابعها جوّ بند را خشن می‌کردند و مقاومت زندانیان را کم می‌کردند."

اینها تنها نمونه‌هایی از عمکردهای توابعین در بندهاست. به این لیست از جمله می‌توان برخورد آنها در "قیامت" پسران در دوره‌ای که "تخت‌ها" در زندان قزل‌حصار برقرار بود را اضافه کرد. توابعین که در اینجا به کار نگهبانی مشغول بودند با بی‌رحمی تمام زندانیان نشسته در آن "تخت‌ها" را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

هر چند مطابق گزارشات منتشر شده، توابعها همواره تعداد کمتری را نسبت به زندانیان سیاسی تشکیل می‌دادند ولی واقعیت این است که آن‌ها به مثابه مجریان سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم در زندان، حافظین نظم ضدخلقی موجود و به مثابه پلیس سیاسی، از قدرت عمل ناشی از قدرت سرکوب رژیم حاکم برخوردار بودند. حال، اگر در نظر گرفته شود که چنین موجوداتی بطور دائم و ۲۴ ساعته با دیگر زندانیان در یک محل به سر می‌بردند، می‌توان تصور کرد که این امر برای زندانیان سیاسی مقاوم و یا حتی برای کسانی که با هر ضعفی و با هر افت و خیزی، در هر حال در صف مقابل نیروهای مزدور رژیم قرار داشتند، چه شرایط غیرقابل تحمل و وحشتناکی را فراهم آورده بود. بر این مبنا بود که مبارزه برای جداکردن بند توابعین از زندانیان دیگر، یکی از خواست‌های مهم و موضوع مبارزه زندانیان سیاسی کمونیست و مترقی بطور مشخص در تهران گردید (در بخش آخر این کتاب به این موضوع برخواهم گشت).

## توابع. پدیده ای نوظهور در زندان!

(قسمت نهم)

### اشرف دهقانی

پیام فدایی: نوشته زیر، نهمین قسمت از بخشی از کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی با نام "در جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) است. این اثر ارزشمند اخیراً در ۷۳۰ صفحه به چاپ رسیده و علاقه مندان می‌توانند آن را از طریق تماس با آدرس زیر تهیه نمایند.

darjedalbakhamooshi@yahoo.com

سرپا نگاه‌داشتن یکی از اعمال وحشیانه برعلیه زندانیان سیاسی بود که در مقطع مورد بحث بخصوص در زندان قزل‌حصار رواج داشت (در واقع بیشترین گزارشات در این زمینه از این زندان در دست است). در خاطرات زندانیان به موارد متعددی از بکارگیری این نوع خشونت که با گزارش توابعها بوجود می‌آمد و از آن به عنوان "تنبیه" زندانی یاد می‌شد، برمی‌خوریم. از جمله، گوینده مطالب فوق اضافه می‌کند که: "از کتک‌خوردن و تنبیه زندانیان می‌توان نمونه‌های مفصلی آورد و تقریباً تمام آنها با گزارش توابعین صورت می‌گرفت. ولی من لازم می‌دانم از رکورد داران "زیر هشت" رفتن، سرپا ایستادن و کتک‌خوردن نام ببرم که به ذکر اسامی این عزیزان اکتفاء می‌کنم.

۱- محمود گ با بیش از ۱۰۸ ساعت یکسره سرپا ایستادن.

۲- همایون آزادی با ۹۶ ساعت.

۳- مسعود ط با ۷۴ ساعت.

۴- علی ب با ۷۴ ساعت.

تعداد زندانیان سیاسی‌ای که آنها را به عنوان "تنبیه"، ۷۴ ساعت سرپا نگاه داشته‌اند، زیاد است. سرپا ایستادن به مدت ۴۸ ساعت در هر "زیر ۸" رفتن، امری معمول بود که گاهاً این تنبیه را به ۱۰ تا ۱۵ نفر با هم اعمال می‌کردند. کسانی را که نام بردم بانضمام رفیق عزیزی که هم اکنون در یکی از کشورهای غربی زندگی می‌کند، تقریباً، پای ثابت "زیر ۸" رفتن و کتک‌خوردن بودند. (همان منبع)

عمل کثیف توابعها در گزارش‌دهی از زندانیان، گاه حتی زندانی سیاسی مبارز و مقاوم را به کام مرگ می‌فرستاد. به یک مورد در این زمینه که مربوط به زندان اصفهان می‌باشد، اشاره می‌کنم: "یکی از رفقا به نام جعفر، داشت یک عکس نقاشی می‌کرد، عکس چه‌گوارا. سال ۱۳۶۴ بود، بهمن ماه، شب‌ها پنهانی توی تختش عکس می‌کشید. عکس چه‌گوارا را می‌کشید. یه توابعی دیده بودش، لوش داد، آمدند سراغش یک شب ساعت ۱ از تخت کشیدندش پائین. نقاشی را از جایی که توی دیوار سوراخ کرده بود، در آوردند. یک هفته انفرادی بود. بعد از یک هفته بردندش

## کمک های مالی به چریکهای فدائی خلق ایران

### آلمان

کتاب جدال با خاموشی و نشریات (هامبورگ)  
۱۰۰ یورو

### انگلستان

رفیق شهید بهروز نابت ۳۰ پوند  
رفیق شهید امیر پرویز پویان ۲۰ پوند

### آمریکا

رفیق شهید، میر هادی کابلی ۳۰۰ دلار  
رفیق شهید محمد حسین خادمی ۲۵۰ دلار  
رفیق شهید، حسین رکنی ۲۵۰ دلار  
رفیق شهید، سیما دریایی ۲۰۰ دلار  
رفیق شهید، مهوش جوکار ۱۰۰ دلار  
رفیق شهید، زهره حاجیان سه پله ۱۵۰ دلار  
رفیق شهید، فریدون شافعی (کاک رحمان) ۱۵۰ دلار  
رفیق شهید، حمید فولادپور (کاک ساعد) ۲۵۰ دلار  
رفیق شهید، فرج الله نیک نژاد (کاک وریا) ۳۰۰ دلار  
بهرنگی ۵۰ دلار

## جنایت جدید مزدوران جمهوری اسلامی

### در همدان!



بدنبال انعکاس وسیع خبر کشف جسد دختر جوانی به نام زهرا بنی یعقوب در ستاد منکرات شهر همدان معاون تحقیقات و آموزش دادگستری استان همدان (مهدی الماسی) به خبرگزاری ایسنا گفت: "بیستم مهرماه سال جاری، این دانشجوی ۲۷ ساله به علت ارتکاب جرم مشهود در یکی از اماکن عمومی، توسط ضابطان امر به معروف به این مرکز انتقال داده شد و به علت تعطیلی روز جمعه و عید فطر ۴۸ ساعت در بازداشت به سر برد. این دختر در راهروی طبقه دوم مرکز امر به معروف، از فرصت به دست آمده استفاده کرده اقدام به کشتن خود با استفاده از پارچه پلاکارد تبلیغاتی موجود در راهرو کرد. به طوری که ماموران هنگام حضور در صحنه با جسد وی مواجه شدند".

تلاش مسئولین جمهوری اسلامی جهت اینکه علت مرگ این دانشجوی جوان را خود کشی جلوه دهند از این واقعیت سر چشمه می گیرد که دلایل غیر قابل انکاری موجود است که نشان می دهد پاسداران جنایتکار جمهوری اسلامی پس از تجاوز به این دختر جوان وی را به قتل رسانده اند. دانشجویان دانشگاه ابوعلی سینا همدان در اعتراض به این پرونده دست به تجمع زدند و با صدور اطلاعیه ای خواهان روشن شدن علت این جنایت شدند. برادر زهرا ضمن رد امکان خودکشی خواهرش گفت: "خواهرم به هیچ وجه مشکل خانوادگی نداشت و به لحاظ روحی نیز وضعیت اش کاملاً عادی بود. من چند ساعت قبل از حادثه سه بار با او تلفنی صحبت کردم و حتی نیم ساعت قبل از حادثه با هم حرف زدیم و در آخرین تماس به وی گفتم پدرمان در راه همدان است و به زودی به آنجا می رسد و مشکل را حل می کند. زهرا هنگام صحبت با من کاملاً طبیعی بود و به نظر نمی رسید مشکل روحی خاصی داشته باشد و نمی دانم چطور دقایقی بعد جان باخت".

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London WC1N 3XX  
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت :

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

**برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!**